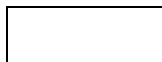
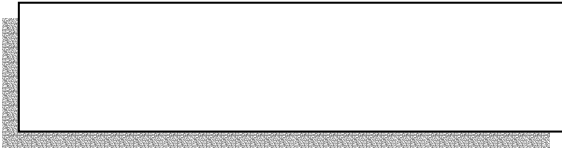


:



:

:



:



:

- .....
- ..... -
- ..... -
- ..... -
- ..... -
- ..... -
- ..... -
- ..... -
- ..... -
- ..... -
- ..... -

[ ]

مسائل اقتصاد ایران پیچیدگی‌های خاصی دارد که حل آن‌ها مستلزم آشنایی با دیدگاه‌های صاحب‌نظران و کارشناسان اقتصاد ایران است. به همین دلیل، کمیسیون اقتصادی و مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی با برگزاری یک سلسله جلسات و دعوت از کارشناسان، نظر آنان را در مورد مشکلات اقتصادی ایران و راهکارهای اساسی آن جویا شده‌اند. اعضای کمیسیون می‌خواهند بدانند که اقتصاد ایران با چه چالش‌های اصلی مواجه است؟ صاحب‌نظران و کارشناسان چه راهکارهایی را پیشنهاد می‌کنند؟ پیش‌نیازها و شروط حل مشکلات اقتصاد ایران کدامند؟ و سؤالاتی از این دست که پاسخ به آن‌ها می‌تواند در قالب پیشنهاد و تصویب قوانین و یا اصلاح ساز و کارهای نظارتی، گره از مشکلات اقتصادی کشور بگشاید. در این سخنرانی آقای دکتر مسعود درخشان با تأکید بر مدیریت صحیح درآمدهای نفتی و کاهش آثار بی‌ثبات کننده آن، فرهنگ اقتصادی، الگوی صحیح دخالت دولت در اقتصاد، فرهنگ احترام به اندیشه‌ها توسط هیأت حاکم، نقش دولت مقتدر و قانونمند در توسعه بخش خصوصی، نظارت نهادهای مستقل بر عملکرد دولت، اصلاح نهادهای مالی و پولی، تأمین اجتماعی، توجه به ماهیت طرح‌های سرمایه‌گذاری و تفکر علمی به تبیین مسائل اقتصاد ایران و راهکارهای اساسی آن می‌پردازند.

[ ]

-

قلمرو مسائل اقتصاد ایران بسیار گسترده است. برای ورود به بحث دو سؤال مطرح می‌کنیم. سؤال اول آن است که

؟ در پاسخ باید به موارد زیر توجه کنیم:

- رشد تولید ناخالص داخلی به قیمت‌های ثابت منفی یا بسیار کم باشد و این وضعیت در خلال زمان استمرار یابد.
  - فاصله طبقاتی زیاد شود، زیرا افزایش فاصله طبقاتی و استمرار آن در زمان از علائمی است که باید نسبت به آن بسیار حساس باشیم.
  - بیکاری افزایش یابد و استمرار داشته باشد.
  - عدم اطمینان به آینده اقتصادی کشور به ویژه در بین جوانان و سرمایه‌گذاران رشد کند.
- بسیاری از مسائل دیگر از جمله تورم و حتی بدهیهای خارجی از مسائل فرعی است. به بیان دیگر، اگر فاصله طبقاتی چندان زیاد نبوده و بیکاری در سطح قابل قبولی باشد و تولید ناخالص داخلی رشد مستمر هر چند آهسته‌ای را نشان دهد، آن‌گاه تورم یا کسری تراز پرداختها چندان نگران‌کننده نیست. هم اکنون برخی از شاخصهای اقتصادی که نام بردیم وضعیت مطلوبی ندارند و از این رو باید نسبت به آینده اقتصادی کشور نگران باشیم. عدم اطمینان به آینده اقتصادی

کشور به ویژه در میان جوانان را باید خیلی نگران‌کننده‌تر از تورم یا عدم امنیت اقتصادی برای صاحبان سرمایه بدانیم. جوانان به آینده اقتصادی چندان امیدوار نیستند و فاصله طبقاتی هم در حال افزایش است، لذا منطقی است که نسبت به آینده اقتصاد کشور نگران باشیم.

سؤال بعدی آن است که

؟

پاسخ این است که متقاضیان این گونه تحقیقات معمولاً باید مسئولان سیاسی کشور باشند. اما متأسفانه سیاستمداران در اکثر کشورهای در حال توسعه هنگامی به مسائل اقتصادی به طور جدی توجه می‌کنند که بحرانهای اجتماعی ناشی از بیکاری و فاصله طبقاتی تهدیدی برای نظام سیاسی باشد. البته یکی از علتهای عدم توجه جدی سیاستمداران به مسائل اقتصادی را باید در این امر جستجو کرد که بیماریهای اقتصادی خیلی پنهان و به آهستگی رشد می‌کنند و آثار خود را به روشنی و به سرعت ظاهر نمی‌سازند. اما زمانی که آثار این بیماریهای اقتصادی به صورت بحرانهای اجتماعی ظاهر شود سیاستهای اقتصادی به تنهایی کارساز نخواهد بود.

-

نفت و دولت متکی بر درآمدهای نفتی دو محور اصلی در اقتصاد ایران است. می‌دانیم حدود ۳۰ سال پیش یعنی در سال ۱۹۷۳ قیمت نفت به شدت افزایش یافت. از آن زمان به بعد رشد واردات و وابستگی اقتصاد ما به درآمدهای نفتی تشدید شده است و این وضعیت تا سالهای آینده همچنان ادامه خواهد یافت. دولت نیز به لحاظ تاریخی و فرهنگی سالهاست که در اقتصاد کشور نقش مهمی داشته است، اما در بررسی جایگاه دولت در اقتصاد کشور باید حتماً به تأثیر نفت در ساختار دولت توجه ویژه‌ای داشته باشیم. این نکات را با توضیحات بیشتر خدمتتان عرض می‌کنم.

در تأثیرگذاری نفت بر اقتصاد کشور باید به این نکته توجه کنیم که قیمت نفت در بازارهای جهانی در حال تغییر است. البته نوسان قیمت ربطی به سیاستهای نفتی ما ندارد و نه تنها دولت ما بلکه هیچ یک از کشورهای در حال توسعه نفتی نمی‌توانند قیمت نفت را در بازار جهانی تثبیت کنند. تغییر پذیری قیمت نفت مربوط به تحولاتی است که در ساختار بازار جهانی نفت روی داده است و آن هم عمدتاً ناشی از حذف نظام پولی «برتن وودز»<sup>۱</sup> و شناور شدن نرخ ارز در دهه ۱۹۷۰ است. هرگاه قیمت نفت تغییر کند درآمد حاصل از صادرات نفت هم تغییر خواهد کرد، بنابراین درآمدهای دولت که عمدتاً ناشی از درآمدهای نفتی است بی‌ثبات خواهد شد. هیچ دولتی

---

1. Bretton – Woods

قادر به حذف این بی‌ثباتی نیست و تنها کاری که می‌توان انجام داد آن است که این بی‌ثباتی را به نحو شایسته‌ای مدیریت کنیم.

ساختار اقتصاد ما چنان است که بین بخش نفت و سایر بخشهای تولیدی ارتباط چندانی نیست و یا اگر هست بسیار ضعیف است. اما از دیدگاه مالی رابطه بین درآمدهای نفتی و سایر بخشهای اقتصادی بسیار قوی است. همین پدیده باعث ایجاد عدم تعادلهایی در اقتصاد ما شده است که همچنان ادامه خواهد داشت. وقتی قیمت نفت و درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت بالاست مسئولان سیاسی کشور بسیار خوشحال‌اند، اما اقتصاددانان معمولاً نگران هستند زیرا در همین مرحله است که زمینه بحرانهای اقتصادی برای دوره بعد فراهم می‌شود.

حداقل از دو طریق:

اول آن که وقتی درآمدهای نفتی بالاست انگیزه‌های بیش‌تری برای رشد مصرف ایجاد می‌شود، اما وقتی درآمدهای نفتی کاهش می‌یابد تولید و واردات کالا و خدمات به اجبار کاهش خواهد یافت در حالی که میزان تقاضا به همان نسبت کم نمی‌شود زیرا انتظارات مصرفی همچنان بالا مانده است، لذا تورم ظاهر می‌شود.

دوم آن که سرمایه‌گذاری در پروژه‌های بسیار بزرگ و گاهی جاه‌طلبانه برخی از دولتهای وقت رشد می‌کند. زمینه بحران در این حالت بدین گونه فراهم می‌شود که وقتی درآمدهای نفتی در دور بعد کاهش می‌یابد این پروژه‌های بزرگ به صورت نیمه‌کاره رها می‌شود و لذا افزایش هزینه‌های مربوط به اتمام آنها به افت کارایی، اتلاف منابع و فسادهای مالی و اداری منجر خواهد شد. از طرف دیگر، فسادهای مالی و اداری زمینه‌ساز اتلاف بیشتر منابع و گسترش فرهنگ منحط اقتصادی است. متأسفانه مسائل مربوط به فرهنگ اقتصادی و آثار آن در رفتار خانوارها و بنگاههای اقتصادی کمتر مورد توجه سیاستگذاران و تحلیل‌گران اقتصادی قرار می‌گیرد که البته شرح آن طولانی است و خارج از حوصله این جلسه است. اما به طور مختصر می‌گوئیم که منظور ما از فرهنگ منحط اقتصادی، سازوکار و نهادهایی است که فساد اداری و مالی و اتلاف منابع را تسهیل می‌کند و ساختارهای فاسدی را متناسب با خود شکل می‌دهد.

می‌دانیم یکی از وظایف دولت آن است که ذخایر نفتی را به سرمایه‌هایی تبدیل کند که ایجاد کننده درآمدهای مستمری برای نسلهای آینده باشد. چون نفت تمام شدنی است پس به فکر نسلهای آینده باید بود. البته امروزه مشکلات اقتصادی به قدری جدی است که سیاستگذاران اقتصادی کمتر می‌توانند به فکر نسلهای آینده باشند. درآمد حاصل از نفت را اصطلاحاً رانت نفتی می‌گویند که نصیب دولت می‌شود، زیرا فرض بر این است که دولت مالک نفت است و مسئول رفاه نسل حاضر و نسلهای بعدی است. جامعه نیز چنین انتظاری از دولت دارد، زیرا نهاد دولت از

دیدگاه نظری فاقد منافع شخصی است، پس جامعه می‌پذیرد که مسئولیت تخصیص بهینه درآمدهای نفتی با دولت باشد.

مالکیت درآمدهای نفتی توسط دولت به نمایندگی از ملت لزوماً به این معنا نیست که دولت از عهده مسئولیت تخصیص بهینه درآمدهای نفتی به خوبی بر خواهد آمد. دلایل متعددی برای این ادعا وجود دارد: دولتها معمولاً از گروههای نامتجانس تشکیل شده‌اند و ممکن است منافع این گروهها متضاد و متعارض باشد و مهم‌تر از همه آن‌که دولتها معمولاً به افق بلند مدتی که ماورای دوران زمامداری خود باشد توجه چندانی نمی‌کنند. بنابراین، در فرایند جذب درآمدهای نفتی و برنامه‌ریزی برای خرج کردن آن ممکن است منافع ملی به درستی رعایت نشود. به هر صورت، مالکیت دولت بر منابع نفتی چندین سؤال اساسی پیش روی ما می‌نهد که شرحش طولانی است و از موضوع سخنرانی ما خارج است.

مسأله اصلی این است که چگونه دولت از طریق مالکیت این رانت اقتصادی بر اقتصاد کشور تأثیر می‌گذارد. می‌دانیم هر دولتی به روشهای مختلفی چون سرمایه‌گذاری و مصرف می‌تواند بر توسعه بخشهای مختلف اقتصادی تأثیر بگذارد. تخصیص درآمدهای نفتی دقیقاً تابعی از ساختار دولت و اهداف دولت و نهادهایی است که بدان وسیله دولت در امور اقتصادی دخالت می‌کند. البته می‌دانیم که هزینه‌های مصرفی و سرمایه‌گذاریهای دولتی بر متغیرهای زیادی از جمله تراز پرداختها و نرخ ارز اثر می‌گذارد و نظامهای پولی و مالی هم قطعاً از آن تأثیر می‌پذیرد. پس اولین نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که

تا این‌جا دو نکته را مطرح کرده‌ایم:

اول آن که در کشور ما دخالت دولت در اقتصاد چیزی نیست که بتوان گفت مطلوب است یا مطلوب نیست، زیرا دولت مالک دلارهای نفتی است. مادامی که نفت در اختیار دولت است نمی‌توان از عدم مداخله دولت صحبت کرد و در آینده قابل پیش‌بینی نیز نمی‌توان وضعیت را تصور کرد که دولت مالک درآمدهای نفتی نباشد. پس این سؤال که آیا دولت باید دخالت کند یا خیر چندان مفید نیست؛

«            »

امروزه بسیاری از اقتصاددانان

معتقدند که دولت اساساً نباید در امور اقتصادی دخالت کند؛ اما به دلایلی که گفته شد این بحث مربوط به وضعیت فعلی اقتصاد ما نمی‌شود.

دوم آن که تأثیرگذاری درآمد نفت بر اقتصاد کشور تابعی از اهداف و ساختار و کارایی بخش

دولتی است. بنابراین در پاسخ به این سؤال که «

« می‌توان گفت که نخست باید به اصلاح‌بخش دولتی و افزایش کارایی آن پرداخت زیرا که درآمدهای نفتی از طریق دستگاه‌های دولتی به اقتصاد ملی تزریق می‌شود.

-

معمولاً سؤال می‌شود که

بیان دیگر

از دیدگاه اینجانب  
پاسخ مثبت است به شرط آن که نقش اندیشمندان و رهبران را در تحولات تاریخی جوامع فراموش نکنیم. هنر اندیشمندان و رهبران سیاسی آن است که از چارچوب محدود اقتضائات و قیود و ضرورت‌های حاکم بر روند تحولات جامعه بالاتر بروند و قانونمندی آن تحولات را معلوم کنند و چگونگی اثرگذاری بر فرایند تحولات را تشخیص دهند و با برنامه‌ریزی‌های لازم به موقع اقدام کنند. البته کشف قانونمندی و تشخیص اثرگذاری بر تحولات جامعه شرط لازم است اما شرط کافی آن است که «نهادهای» مناسبی برای تحقق اثرگذاری موجود باشد. تشخیص ضرورت نهادها با اندیشمندان و صاحب‌نظران است اما نهادهای سازها با دولتمردان و صاحبان قدرتهای سیاسی است.

از این رو اصلاح ساختار دولتهای نفتی موقعی امکان پذیر است که مدیران ارشد و متولیان اصلی در هیأت حاکمه فرهنگ احترام به اندیشه‌ها و نظریه‌ها را رواج دهند و این حقیقت را بپذیرند که توسعه اقتصادی «علم» است و لذا بدون رعایت موازین علمی نمی‌توان به توسعه دست یافت و بر این نکته نیز واقف شوند که نظامهای سیاسی بدون توسعه اقتصادی محکوم به زوال‌اند. از این رو دولتهایی که به سرکوب نظریات انتقادی می‌پردازند در واقع زمینه‌های نابودی خود را فراهم می‌کنند زیرا توسعه اقتصادی و پیوند آن با توسعه سیاسی جز از طریق نقادی و ارزیابی عملکرد هیأت حاکمه ممکن نیست.

نهادهای بحث مفصلی است که به آن نمی‌پردازیم اما همین قدر می‌گوییم که

• نهاد سازی نیازمند حضور فعال اندیشمندان و رهبران و مدیران سیاسی آگاه و معتقد به نهاد سازی است.

• نهادهای مستلزم تغییر در رویکردها و طرز تلقی‌ها و در یک کلمه نگرش‌هاست.

• نهاد سازی اقتصادی مبتنی بر شناخت دقیق از ساختار و اوضاع و احوال اقتصادی است زیرا نهادها متناسب با ساختارهای موجود و برای ایجاد تحول در این ساختارها ایجاد می‌شوند. بنابراین نهادها پدیده‌هایی تاریخی‌اند که با توجه به مقتضیات زمان شکل می‌گیرند.

در این جا اجازه می‌خواهم فهرست‌وار به ضرورت تغییر در برخی رویکردها و نگرشها اشاره کنم.

- با توجه به سوابق تاریخی اقتصاد کشور و وضعیت فعلی آن و ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی حاکم بر نظام و جایگاه فعلی و آینده کشورمان در منطقه، باید مرزهای بخش دولتی و بخش خصوصی را به روشنی ترسیم کنیم و حدود «دخالتهای دولت» را به درستی نشان دهیم و معلوم کنیم که بخش خصوصی فقط در دامان دولتی قانونمند و مقتدر می‌تواند رشد کند و این در حالی است که اقتدار دولت ناشی از حمایت ملت باشد.

- باید به این حقیقت توجه داشت که عملکرد دولت همواره الگوی مؤثری در شکل‌دادن به رفتار بخش خصوصی است. برای این که بخش خصوصی قانون‌پذیر شود و به قانون احترام بگذارد دولت باید خود الگوی کاملی از قانونمندی و رعایت ضوابط و قوانین باشد. اگر می‌خواهیم بخش خصوصی منافع ملی را نیز مدنظر قرار دهد دولت باید الگوی کاملی از احترام به حقوق افراد و رعایت حقوق مالکیت و لحاظ کردن منافع ملی در کلیه تصمیمات و سیاستگذاریهای دولتی باشد. - اهداف و وظایف دولت باید از شفافیت کامل برخوردار باشد، مثلاً وجوه افتراق و اشتراک اهداف ایدئولوژیک و ارزشی با اهداف ملی و منافع ملی به درستی تبیین شود تا بدین ترتیب منافع «گروهی» یا «جناحی» با منافع ملی مشتبه نشود.

- شفاف‌سازی عملکرد دولت در صدر برنامه‌های تجدید ساختار قرار گیرد و در مفهوم «محرمانه بودن» بسیاری از اطلاعات تجدیدنظر شود زیرا که آگاهی جامعه به ویژه اندیشمندان و صاحب‌نظران از عملکرد دولت شرط اصلی تحقق دموکراسی به معنای واقعی آن است. البته به موارد دیگری نیز در باب اصلاح بخش دولتی می‌توان اشاره کرد که شرح آن را به فرصتی دیگر می‌سپاریم.

-

اگر تأثیر نفت را در اقتصاد کشور مطالعه نکنیم گویی هیچ چیز را مطالعه نکرده‌ایم. اما سؤال این است که

حداقل از دو زاویه می‌توان به

این سؤال پاسخ داد.

الف- قبل از انقلاب اسلامی در هیچ یک از دانشگاههای کشور رشته‌ای به نام اقتصاد نفت وجود نداشت. مطالعات نفت منحصر به مهندسی نفت بود و لذا مباحثی چون استراتژیهای تولید و صدور و بازاریابی و قیمت‌گذاری و تجزیه و تحلیل بازار جهانی نفت و مطالعه جایگاه کشور در



تحولات این بازار و بررسی منافع ملی در سیاستگذاریهای نفتی و تدوین روشهای مناسب برای دستیابی به آن در سرفصلهای دروس دانشگاهی قرار نداشت. این سنت تاریخی هنوز هم تا حد زیادی به قوت خود باقی است. توجه بفرمایید که اقتصاد نفت فقط چند سالی است در دانشگاهها در سطح فوق لیسانس تدریس می‌شود و متأسفانه توفیقات چندانی نیز نداشته است، حتی سازمانهای دست‌اندرکار نفت و گاز نتوانسته‌اند فارغ‌التحصیلان این رشته را به خوبی جذب کنند و این در حالی است که توسعه نیروی انسانی از شرایط اساسی برای توسعه بخش نفت و گاز کشور است. بنابراین به لحاظ سوابق تاریخی زمینه مساعدی فراهم نشده است که ما به نفت و اقتصاد سیاسی نفت به طور جدی توجه کنیم و به آن اهمیت بدهیم. هم اکنون نیز برخی از مسئولان صنعت نفت اعتقاد چندانی به تکیه بر دانشگاهیان و دانش‌آموختگان اقتصاد نفت برای توسعه صنایع نفت و گاز ندارند.

ب- در دانشگاههای امریکا و انگلستان و یا سایر کشورهای اروپایی که محل تحصیل اکثر مدیران ارشد و صاحب‌نظران فعلی کشور بوده است توجه چندانی به مطالعات اقتصاد سیاسی نفت و گاز و مسائل اقتصادی ناشی از «دولتهای نفتی» نمی‌شود زیرا این کشورها اساساً وابستگی زیادی به درآمدهای حاصل از صادرات نفت ندارند. به تازگی که وزارت نفت تصمیم گرفته است تعدادی از دانشجویان اقتصاد را برای دوره‌های دکتری در اقتصاد نفت و اقتصاد گاز به خارج از کشور اعزام کند با این مسأله مواجه شده است که دانشگاههایی که در اقتصاد نفت و گاز مطالعات و تحقیقات جدی دارند بسیار اندک‌اند.

بنابراین برای توسعه نیروی انسانی در اقتصاد نفت و گاز باید کوششهای وسیعی در آموزش عالی کشور صورت گیرد و از آموزش و پژوهش در اقتصاد نفت و گاز به شدت حمایت شود تا کشوری که ۹۵ سال تجربه نفتی دارد و تا سالهای سال به تولید و صدور نفت و گاز ادامه خواهد داد بتواند جایگاه مناسبی در مطالعات اقتصاد سیاسی نفت و گاز در سطح بین‌المللی به دست آورد. توسعه نیروی انسانی در صنعت نفت شرط لازم برای اتخاذ سیاستهایی است که بتوان منافع ملی را در بازارهای جهانی نفت و گاز به نحو شایسته‌ای تأمین کرد.

-

وقتی درآمدهای نفتی افزایش می‌یابد و ارزهای به دست آمده به اقتصاد ملی تزریق می‌شود ارزش پول ملی تقویت شده و تقاضا برای کالاها و خدمات داخلی و خارجی رشد می‌کند اما ضریب تأثیر این افزایش تقاضا برای همه کالاها و خدمات یکسان نیست. می‌دانیم کالاها دو دسته‌اند: کالاهایی

که در صحنه تجارت جهانی قابل مبادله‌اند و کالاهایی که چنین قابلیت را برای مبادله ندارند. مثلاً تلویزیون، یخچال و اتومبیل در بازارهای جهانی قابل مبادله‌اند، اما زمین و مسکن را نمی‌شود به همان راحتی کالاهای صنعتی مبادله کرد. به بیان دیگر، زمین یا مسکن را نمی‌توان صادر یا وارد کرد، هر چند خانه‌های از پیش ساخته شده حکمی دیگر دارند اما در کشورهای در حال توسعه نفتی فعلاً تقاضای چندانی برای آنها نیست.

وقتی درآمد حاصل از صدور نفت به اقتصاد ملی تزریق شود و تقاضا افزایش یابد، قیمت کالاهای قابل مبادله در سطح جهانی مانند لوازم خانگی یا اتومبیل و بسیاری دیگر از کالاهای صنعتی، نمی‌تواند افزایش زیادی داشته باشد، زیرا با درآمدهای نفتی می‌توان این کالاها را به راحتی وارد کرد مگر در مواردی که کنترل‌های شدید دولتی بر واردات این‌گونه کالاها اعمال می‌شود. اما به لحاظ نظری باید انتظار داشت که قیمت کالاهای «غیرقابل مبادله» بالا برود و البته در عمل نیز چنین پدیده‌ای ملاحظه می‌شود. نباید فراموش کرد که قیمت آن دسته از کالاهای قابل مبادله که در انحصار دولت است تقریباً مانند «کالاهای غیر مبادله‌ای» تعیین می‌شود، زیرا دولت از طریق موانع گمرکی می‌تواند قیمت آنها را تنظیم کند و لذا ممکن است قیمت برخی از تولیدات داخلی به مراتب بیش از قیمت‌های جهانی باشد.

به همین دلیل یکی از شاخص‌های بسیار خوبی که برای ارزیابی عملکرد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه نفتی وجود دارد تاثیر نوسانات درآمد نفت بر قیمت مسکن است. هرگاه قیمت نفت و درآمدهای نفتی افزایش یابد، با تغییری که در نرخ ارز ایجاد می‌شود واردات کالاها و خدمات تشویق می‌شود و لذا زمینه‌های تضعیف صنایع داخلی فراهم خواهد شد. با کاهش نرخ سود در صنایعی که تولیدات آنها قابل مبادله‌اند سرمایه‌ها به سمت بخش مسکن هدایت می‌شود زیرا میزان سودآوری در این بخش افزایش می‌یابد.

از زمانی که هلند صدور گاز را در حجم قابل ملاحظه‌ای آغاز کرد رشد صنعت در این کشور کُند شد، لذا به این پدیده اصطلاحاً «بیماری هلندی»<sup>۱</sup> می‌گویند. البته نگرانی در مورد بیماری هلندی در کشورهای هم‌ردیف ما زیاد نیست، زیرا این بیماری در ایران چندان هم «هلندی» نیست. فرق ما با هلند است که :

• دولت در آن‌جا دخالت زیادی در امور اقتصادی ندارد در حالی که در کشور ما دخالت دولت بسیار گسترده است، لذا آثار بیماری هلندی در کشور ما بسیار خفیف است هر چند که وجود دارد.

---

1. Dutch Disease

• اقتصاد ما به اندازه اقتصاد هلند «باز» نیست. دولت ما از طریق تخصیص اعتبارات، پرداخت یارانه‌ها، تخصیص درآمدهای نفتی به بخشهای مختلف و امثال آن زمینه‌هایی را فراهم می‌کند که اختلاف بین قیمت محصولات صنعتی که در داخل تولید می‌شود و کالاهای قابل مبادله خارجی کم شود. نکته مهم این است که به دلیل حمایت‌های دولتی، قیمت نسبی کالاهای قابل مبادله داخلی در مقایسه با کالاهای مشابه خارجی چندان پایین نمی‌آید. پس ما در واقع بیماری «نیمه هلندی» داریم. البته مسأله اقتصاد مسکن خیلی مهم است که بحث آن فرصت دیگری می‌طلبد.

-

تاریخ تحولات توسعه اقتصادی نشان می‌دهد که برای کشورهای پیشرفته صنعتی - در کلی‌ترین دسته‌بندی - می‌توان دو نوع الگوی توسعه تشخیص داد:

الگوی اول برای کشورهای است که در بستر تحولات ناشی از انقلاب دریاوردی و انقلاب تجاری در قرنهای پانزدهم و شانزدهم تحولات عمیق ساختاری را در نظامهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تجربه کردند و سپس با ورود به حلقه استعمارگران و نیز بهره‌مندی از آثار انقلاب علمی به توسعه اقتصادی دست یافتند. توسعه اقتصادی در بسیاری از کشورهای اروپای غربی که از زمان مرکانتیلیسم یا مکتب سوداگری - همزمان با حکومت صفویه در ایران ۱۵۰۰ تا ۱۷۵۰ میلادی - آغاز شد و انقلاب صنعتی را - همزمان با اوایل حکومت قاجاریه - تجربه کرد مثالهایی از این الگوهای توسعه است.

الگوی دوم برای کشورهایی از نوع کشورهای آسیای جنوب شرقی و چند کشور دیگر است که جدا از صورت‌بندیهای تاریخی و با تکیه بر الگوهای جدید، به رشد و توسعه اقتصادی دست یافتند. با وجود سؤالات بسیار در علل توسعه اقتصادی در این الگوهای جدید، حقیقتی را که نمی‌توان انکار کرد آن است که این کشورها غالباً «خطرپذیر» بودند، در حالی که ما نبودیم. یکی از اصول علم اقتصاد آن است که *سودهای کلان نصیب سرمایه‌گذارانی می‌شود که خطرپذیرند.*

»

• برای تبیین این رابطه نخست به این نکته توجه می‌کنیم که ما همواره به درآمدهای نفتی تکیه داشته‌ایم و سیاستهای رشد و توسعه اقتصادی کشورمان را به اتکای دلارهای نفتی تدوین کرده‌ایم. استراتژی توسعه اقتصادی ما چه بوده است؟ جایگزینی واردات؛ یعنی دقیقاً سیاستی که «ریسک» ندارد. در این استراتژی فقط به اندازه نیاز داخلی تولید می‌کنیم و قصد رقابت هم با کسی نداریم. اما آسیای جنوب شرقی چگونه رشد کرد؟ البته به کمک سرمایه‌گذارهای خارجی؛ اما

چگونه؟ این کشورها رقابت در صحنه جهانی را هدف خود قرار دادند و خطرپذیر شدند. چون فرایند خطرپذیری همزمان با واردات سرمایه و مدیریت از خارج بود پس استانداردهای بین‌المللی هم ضرورتاً رعایت شد و چون این سرمایه‌ها بیش‌تر متعلق به بخش خصوصی بود، معیارهای اقتصادی نقش بسیار مهمی در تخصیص سرمایه ایفا می‌کرد. این عوامل دست به دست هم دادند و بالاخره زیربناهای لازم را برای توسعه فراهم کردند. آیا ما توانستیم همان راهی را برویم که آنها رفتند؟ با فرض وجود چنان ساختارهایی در هیأت حاکمه، البته پاسخ منفی است زیرا اولاً درآمدهای نفتی همواره زمینه‌ساز تشدید وابستگی اقتصادی و فسادهای مالی و سیاسی بود و ثانیاً نهادهای واقعی دمکراسی که ناظر بر عملکرد دولت باشد وجود نداشت. البته نفت همواره نقش فعالی در این کاستی‌ها ایفا کرده است.

• اگر نهادهای دمکراسی به

معنای واقعی آن یعنی نظارت نهادهای مستقل ملی بر عملکرد دولت تقویت نشود البته پاسخ به این سؤال مثبت است. اجازه بدهید در همین جا به دو نکته نیز اشاره کنم.

اول آن که کشورهایی که توسعه اقتصادی خود را بر درآمدهای ارزی حاصل از صدور منابع زیرزمینی متکی کرده‌اند نوعاً نتوانسته‌اند به توسعه اقتصادی دست یابند.

دوم آن که توسعه اقتصادی در برخی از کشورها همراه با حکومت‌های دمکراتیک نبوده است بلکه رهبر یا گروه رهبری به لحاظ تاریخی نقش بسیار مهمی در فراهم کردن زمینه‌های توسعه اقتصادی و هدایت و نظارت بر فرایند توسعه ایفا کرده است. چین مثال خوبی در این زمینه است. نمی‌توان نقش برجسته‌ای را که برخی از رهبران در فرآیند توسعه اقتصادی داشته‌اند فراموش کرد، اما باید توجه داشت که توسعه اقتصادی در این کشورها موقعی استمرار خواهد داشت که رهبران آنها بتوانند نهادهای مستقل ملی را ناظر بر عملکرد دولت قرار دهند و فرهنگ اعتماد به نفس را در بخش خصوصی شکوفا کنند و به جای آن که ملت را دست‌پوس حکومت کنند، دولت‌ها خدمتگزار مردم شوند که اینها البته مصادیقی از دمکراسی است.

جای تعجب است که برخی اقتصاددانان و تحلیلگران سیاسی در کشور ما مسائل اساسی توسعه اقتصادی در کشور یعنی نفت و دولت نفتی را فراموش کرده‌اند و گمان می‌کنند که می‌توان صرفاً با تکیه بر سرمایه‌گذاریهای خارجی به توسعه اقتصادی دست یافت. البته آثار مثبت سرمایه‌گذاریهای خارجی را به شرط آن که مبتنی بر ملاحظات اقتصادی و رعایت منافع ملی باشد نمی‌توان نادیده گرفت، اما نباید از یاد برد که یکی از ارکان اساسی در اقتصاد ایران تأثیر درآمدهای نفتی بر ساختارهای اقتصادی است. زیاد هم خوشحال نباشیم که نفت به زودی تمام خواهد شد، زیرا آن وقت نوبت گاز است که تا چند نسل دیگر علت‌العلل توسعه‌نیافتگی ما خواهد

بود، مگر آن که به روشهای نو در مدیریتهای کلان اقتصادی بیندیشیم و الگوهای جدیدی در راهبردهای توسعه اقتصادی طراحی کنیم که در ادامه عرایضم به اجمال بررسی خواهم کرد.

-

سؤالات زیادی درباره رشد اقتصادی کشور مطرح است:

البته از دیدگاه نظریه‌های اقتصادی نکات زیادی در ماهیت این ارتباط وجود دارد. برای این که رابطه توسعه سیاسی و رشد اقتصادی روشن شود باید چند مفهوم را توضیح داد. نخست باید اقتصاد آزاد را تعریف کرد. اگر اقتصاد آزاد به معنای عدم مداخله دولت در امور اقتصادی و محوریت بازار و مکانیسم قیمت‌ها در تخصیص منابع باشد آن‌گاه کشورهای در حال توسعه نفتی اقتصاد آزاد نداشته و نخواهند داشت. درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت و تزریق آن به اقتصاد ملی توسط دولت که البته منطبق با معیارها و ضوابط و اولویتهای دولتی است، موجب خواهد شد که عملکرد بازار مختل شده و سیستم قیمت‌های نسبی از تعادل خارج شود. در چنین وضعیتی «قیمتهای موجود در بازار» نمی‌توانند به تنهایی تخصیص منابع را در بسیاری موارد به صورت بهینه انجام دهند. با وجود این، اگر یکی از شاخصهای «توسعه سیاسی» را نظارت مردم بر دولت و نظارت‌پذیری دولت در قبال نهادهای ملی بدانیم، توسعه سیاسی زمینه مناسبی فراهم می‌کند که درآمدهای نفتی به نحو صحیحی به بخشهای مختلف اقتصادی اختصاص یابد و منافع نسلهای آینده در درآمدهای نفتی لحاظ شود که البته شرط لازم برای توسعه اقتصادی است.

در هر کتاب درسی

اقتصاد می‌خوانیم که سرمایه‌گذاری لازمه رشد اقتصادی است، اما باید توجه داشت که آنچه در این رابطه نقش تعیین‌کننده دارد کیفیت سرمایه‌گذاریهاست نه کمیت آن. به بیان دیگر، ماهیت پروژه‌های سرمایه‌گذاری و نه حجم سرمایه‌گذاریها در نهایت تعیین‌کننده میزان رشد اقتصادی است. آیا این پروژه‌ها اشتغال‌زاست؟ آیا اجرای این پروژه‌ها تولیدات داخلی را تشویق می‌کند یا وابستگی به واردات را افزایش می‌دهد؟ آیا فن‌آوریهای به کار رفته در این پروژه‌ها قابلیت بومی شدن دارد؟ آیا امکان توسعه این فن‌آوریها به نحوی در داخل وجود دارد که بتوان تولیدات داخلی را با تولیدات مشابه خارجی رقابت‌پذیر کرد؟ آیا هزینه‌های تمام شده با هزینه‌های پیش‌بینی شده مطابقت دارد؟ و ملاحظاتی از این قبیل.

کشورهایی که به کیفیت سرمایه‌گذاریها یعنی به ماهیت پروژه‌ها، به فن‌آوریهای مورد نیاز در این پروژه‌ها، به سازگاری پروژه‌ها با منافع ملی، به اشتغال‌زایی آنها و به روابط پیشین و پسین پروژه‌ها با اقتصاد ملی توجه کرده‌اند، به خوبی توانسته‌اند با سرمایه‌گذاریهای کمتر به رشد بالاتری برسند؛ مثلاً با ۱ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری به همان رشدی دست یافته‌اند که کشورهای دیگر با چند میلیارد دلار سرمایه‌گذاری به آن رسیده‌اند. روابط پیشین و پسین پروژه‌ها با اقتصاد ملی بسیار مهم است. اهداف سرمایه‌گذاریها را نباید «بخشی» ببینیم بلکه آثار سرمایه‌گذاری در هر بخشی را باید در ارتباط با سایر بخشها و در چارچوب اقتصاد ملی و با عنایت به منافع ملی بررسی کنیم. اگر می‌خواهیم مثلاً چند میلیارد دلار در صنعت GTL (استحصال فراورده‌های نفتی از گاز طبیعی)<sup>۱</sup> سرمایه‌گذاری کنیم نباید آثار این چند میلیارد دلار سرمایه‌گذاری را صرفاً در قالب اهداف بخش نفت و گاز بررسی کنیم. تأثیر این سرمایه‌گذاریها را باید در تحرک اقتصاد ملی و تحقق اهداف کلان اقتصادی و در راستای منافع ملی دید و فراموش نکرد که تخصیص منابع کمیاب ارزی به صنعتی خاص ضرورتاً کاهش سرمایه‌گذاری در صنایع یا بخشهای دیگری را به دنبال دارد.

• از دیدگاه نظریات

اقتصادی پاسخ به این سؤال مثبت است. توزیع عادلانه‌تر درآمد و فراهم شدن بهداشت و درمان و آموزش برای نیروی کار غیرماهر و مواردی از این قبیل نهایتاً به افزایش کارایی منجر خواهد شد که از عوامل اصلی رشد اقتصادی است.

• هدف ما همواره باید

رشد اقتصاد ملی باشد. سرمایه‌گذاران خارجی به منافع خودشان فکر می‌کنند نه ضرورتاً به رشد و توسعه ما. نباید سرمایه‌گذاریهای خارجی را مانده آسمانی بدانیم و بر این باور باشیم که برای رشد و توسعه اقتصادی همه چیز داریم بجز سرمایه‌گذاریهای خارجی. سرمایه‌گذاریهای خارجی به ویژه در کشور ما معجزه نخواهد کرد. سوابق امر نیز نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاران خارجی تمایل چندانی ندارند که بخشهای زیربنایی را توسعه دهند، بر عکس مشتاق‌اند در بخشهای نفت و گاز یا اتومبیل و امثال آن سرمایه‌گذاری کنند که بازدهی سریع و نرخ سود بالا دارد.

اقتصاد ما در وضعیت کنونی بیش از هر زمان دیگری به فرصتهای شغلی و تقویت زیربنای اقتصادی برای توسعه نیاز دارد. سرمایه‌گذاریهای خارجی موقعی برای اقتصاد کشور ما ارزشمند است که تأمین‌کننده چنین اهدافی باشد. در چند سال اخیر بخش نفت و گاز بیش‌ترین سرمایه خارجی را جذب کرده است. نتایج این سرمایه‌گذاریها نهایتاً افزایش درآمدهای ارزی برای کشور

---

1. Gas – to – Liquid

بوده است، اما نباید فراموش کرد که درآمد ارزی هیچ‌گاه توسعه اقتصادی را به دنبال نخواهد داشت. به بیان دیگر، توسعه اقتصادی را نمی‌توان با دلارهای نفتی از بازارهای جهانی خرید. بعد از انقلاب اسلامی درآمد ارزی حاصل از صدور نفت شاید حدود ۴۰۰ میلیارد دلار باشد درحالی که هم اکنون وابستگی اقتصاد ما به درآمدهای نفتی بیش از گذشته است و درصد بیکاری به مرز بسیار خطرناکی رسیده و عدم تعادل‌های اقتصادی و اجتماعی نیز شدیدتر شده است. بنابراین سرمایه‌گذارهای خارجی در بخش نفت و گاز اساساً نویدبخش توسعه اقتصادی برای کشور نبوده است زیرا

• مطالعات انجام شده به‌ویژه در

کشورهای در حال توسعه و به‌خصوص در کشورهای در حال توسعه نفتی نشان‌دهنده پیچیدگی این رابطه است. با وجود این، از دیدگاه اقتصادی تأثیر نوع حکومت بر روند توسعه را باید در چارچوب «عقلانی بودن» الگوهای تخصیص منابع جستجو کرد. تأثیر حکومت‌های دمکراتیک بر رشد اقتصادی آن است که ائتلاف منابع را به حداقل می‌رساند و تخصیص منابع انسانی و مادی را بهینه می‌کند زیرا نمایندگان مردم و نهادهای نظارتی به راحتی می‌توانند عملکرد دستگاه‌های دولتی را زیرنظر داشته باشند و آنها را از افراط و تفریط در تخصیص منابع دور کنند که ثمرات نیکوی آن البته متوجه دولتهاست.

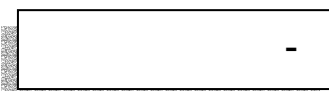
یکی از لوازم دمکراسی آن است که هیأت حاکمه باید پاسخگو باشد و همین امر موجب می‌شود که کارایی عملکرد دولت افزایش یابد. این روزها اغلب شنیده می‌شود که تنها راه برای افزایش کارایی در دستگاه‌های دولتی آن است که بسیاری از وظایف تصدی‌گری دولت به بخش خصوصی واگذار شود. البته چنین است؛ دولت باید فقط به امور حاکمیتی بپردازد، اما نباید فراموش کرد که در امور حاکمیتی نیز دولت باید کارایی داشته باشد. دمکراسی به معنای صحیح آن تنها راه ممکن برای تحقق کارایی دولت است.

چه بسا پروژه‌های عظیم اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که هیأت حاکمه بدون ملاحظه منافع بلندمدت ملی و صرفاً با توجه به ملاحظات کوتاه‌مدت در اولویت قرار می‌دهد و یا پروژه‌های عظیمی که ممکن است صرفاً منافع حزبی یا جناحی را تأمین کند. فقط با نهادهای نظارتی مستقل می‌توان سرمایه‌گذارها و عملکرد دولتها را در راستای منافع ملی هدایت کرد. پروفیسور «آمارتیا سن»<sup>۱</sup> - برنده جایزه نوبل اقتصاد - با استدلالی بسیار ساده نشان داده است که اگر همین بودجه‌های مختصری که در دست دولتمردان در کشورهای در حال توسعه است با تکیه بر

---

1. Amartya Sen

ملاحظات اقتصادی و مبتنی بر روشهای علمی مصرف شود و تحت نظارت مستقیم پارلمان (به معنای واقعی کلمه) و سایر نهادهای ملی قرار گیرد، می‌توان به توسعه اقتصادی دست یافت. پس تنها نکته‌ای که دربارهٔ رابطه نوع حکومت با توسعه اقتصادی به یقین می‌توان گفت آن است که نظارت مردم و مجلس بر عملکرد دولت باعث می‌شود که میزان رشد اقتصادی بالاتر برود. باید نهادهای نظارتی مستقل ایجاد شوند تا منافع ملی را تشخیص دهند و هیأت حاکمه را در تحقق آن اهداف به خوبی هدایت کنند و بر عملکرد دستگاههای دولتی نظارت مستقیم داشته باشند و خطاهای جدی را بدون اغماض رسیدگی کنند که البته این امر مستلزم وجود قوه قضائیه‌ای است که توسعه یافته باشد و امنیت قضایی را با تکیه بر موازین «علم حقوق» برقرار کند.



بخش دوم عرایض این است که «اجازه می‌خواهم فقط به برخی راه‌ها به اجمال اشاره کنم زیرا بحث بیشتر در این خصوص فرصتهای دیگری می‌خواهد. نخست به برخی نکات مثبت در اقتصاد کشور اشاره می‌کنیم.

- ایران به لحاظ جغرافیایی کشور بزرگی است و به‌ویژه تنوع آب و هوایی کم نظیری دارد.
- کاهش میزان رشد جمعیت در ایران امیدوار کننده است.
- بازارهای داخلی ما برای مصرف و سرمایه‌گذاری بزرگ است.
- نیروی کار جوان، با استعداد و آموزش‌دیده یکی از مزیت‌های اساسی کشور ما در رقابت‌های بین‌المللی است.

• «درآمدهای انتقالی غیر رسمی» یا کمک‌های مردمی به یکدیگر بسیار گسترده و فراوان است که البته ناشی از فرهنگ اسلامی و الهی مردم این سرزمین است. این «پرداخت‌های انتقالی» موجب می‌شود که اقتصاد ملی قوام خود را به ویژه در مقاطع بحرانی حفظ کند. با این که کمک‌های مردمی رسماً در جایی ثبت نمی‌شود، در عمل بسیار چشمگیر است. تأثیر این پدیده را در ثبات اقتصادی و تعدیل آثار منفی ناشی از افزایش شکاف طبقاتی مطلقاً نباید فراموش کرد. راهکارها را می‌توانیم به کوتاه‌مدت و بلندمدت تقسیم کنیم. نخست از راهکارهای کوتاه‌مدت آغاز می‌کنیم.

• ذهنیت دولتمردان، سیاستگذاران، مدیران اقتصادی بخش دولتی و مدیران بخش خصوصی را نسبت به توسعه اقتصادی باید همسو کنیم. مفاهیم «عدم مداخله دولت» و «آزادسازی و



خصوصی‌سازی» را به ویژه در مجامع کارشناسی باید به روشنی توضیح دهیم و مرزهای آن را پر رنگ کنیم. توسعه اقتصادی مسأله‌ای بسیار پیچیده است اما متأسفانه در کشور ما به ویژه در سالهای اخیر به مسأله بسیار ساده‌ای تبدیل شده است. به بیان دیگر، علت توسعه نیافتگی را دخالت دولت در امور اقتصادی می‌دانند و راه‌حل آن را هم خصوصی‌سازی به همراه سرمایه‌گذارهای خارجی می‌پندارند. بدیهی است با چنین نگرش ساده از مسأله‌ای به این پیچیدگی، نمی‌توان به توسعه اقتصادی دست یافت.

●

لازمه رشد و توسعه اقتصادی آن است که دست اندرکاران امور اقتصادی در بخش خصوصی نگران عدم امنیت اقتصادی نباشند و به صلاحیتهای علمی و مدیریتی مسئولین کشور باور داشته باشند و مدیران کشور را افرادی ضعیف و ناتوان نبینند و به سلامت و امانت آنها اعتقاد داشته باشند و یقین کنند نهادهایی مستقل و آگاه و توانا و دلسوز بر عملکرد هیأت حاکمه و مسئولین نظارت کامل دارند و منافع ملی را به بهترین وجه حفظ می‌کنند. مردم باید قوه قضاییه را حافظ منافع خود در قبال زیاده‌رویها و سوءاستفاده برخی دولتمردان یا دستگاههای دولتی بدانند و امنیت قضایی را با شفافیت کامل در جامعه ملاحظه کنند.

●

یکی از شاخصهای توسعه نیافتگی، پیچیدگی جریان امور در دستگاههای دولتی است که البته زمینه‌ساز فسادهای مالی و اداری و نارضایتی عمومی نیز هست. متأسفانه با توجه به اوضاع و احوال کنونی، باور عمومی بر آن است که در بسیاری موارد فقدان «رابطه» و یا عدم پرداخت «رشوه» موجب آن خواهد شد که حقوق مراجعین به دستگاههای دولتی پایمال شود.

چنین پدیده‌ای از عوامل اصلی توسعه نیافتگی است زیرا همانگونه که قبلاً عرض شد حوزه فعالیت‌های دولت در کشورهای در حال توسعه نفتی بسیار گسترده است، از این رو اعتماد مردم به سلامت دستگاههای دولتی و تسهیل جریان امور سهم به سزایی در افزایش کارایی و رشد اقتصادی دارد. باید با تمام قدرت با فسادهای مالی و اداری در دستگاههای دولتی مبارزه کرد. منطقی کردن و شفاف‌سازی و ساده کردن ضوابط و مقررات و دستورالعملهای دولتی یکی از روشهای مبارزه با فسادهای اداری است که بحث جداگانه‌ای می‌طلبد.

●

نکته بعدی آن است که ما باید فرهنگ اقتصادی را به ویژه در حوزه‌های تولید، مصرف و پس‌انداز اصلاح کنیم. اساساً درباره فرهنگ اقتصادی کار چندانی نکرده‌ایم. فرهنگ اقتصادی در کشورهای پیشرفته صنعتی بر مبنای ارزش نهادن به کار بیشتر، درآمد بیشتر و زندگانی غیرتجملی و

پس انداز بیش‌تر شکل گرفته است. تجمل‌گرایی و اسراف و مصرف‌زدگی در این کشورها مطلقاً ارزشمند نیست. کسانی که مدتی را در کشورهای پیشرفته صنعتی زندگی کرده‌اند به خوبی با این حقیقت آشنا هستند که طبقات متوسط و مرفه در آن کشورها با درآمدهایی بسیار بالاتر از طبقات متوسط و مرفه در کشور ما، در تجمل‌گرایی و اسراف در وضعیتی بهتر از ما قرار دارند. نسبت پس‌انداز به درآمد در طبقات متوسط و مرفه کشور ما به مراتب پایین‌تر از کشورهای پیشرفته صنعتی است. البته نباید فراموش کنیم که رسانه‌ها به ویژه تلویزیون نقش مهمی در اشاعه چنین فرهنگ اقتصادی در کشور ما داشته است. از برخی سریالهای تلویزیونی گرفته تا برخی دفاتر مجلل و سلطنتی مسئولین بلند پایه کشور همه و همه الگوهای نامناسبی برای تجمل‌گرایی و اسراف است.

•

در ارتباط با نکته‌ای که قبلاً نیز عرض کردم یکی از اصلاحاتی که باید در کوتاه‌مدت انجام شود تبیین این واقعیت است که معمولاً در کشورهایی که بخش خصوصی موفق داشته‌اند - مانند انگلستان - بخش دولتی همواره بسیار مقتدر و قانونمند و پاسخگو و نظارت‌پذیر بوده است. بخش دولتی باید از موضع قدرت و اقتدار و قانونمندی به اصلاحات حقوقی بپردازد و با استقرار امنیت قضایی زمینه‌های مناسبی را برای رشد بخش خصوصی فراهم کند و سپس زمام امور را به بخش خصوصی بسپارد. بخش خصوصی نیز باید این واقعیت را به درستی درک کند که فقط در پناه دولتی قدرتمند و قانونمند و حامی و دلسوز و آگاه می‌تواند رشد کند.

•

توجه به نهادهای پولی و مالی و اصلاح آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نظام بانکی در توزیع ثروت نقشی اساسی ایفا می‌کند، زیرا بسته به این که اعتبارات به چه افرادی یا به چه بخشهایی و تحت چه ضوابطی داده می‌شود توزیع ثروت را در جامعه تغییر می‌دهد و لذا ظرفیتهای بالقوه رشد اقتصادی در بخشهای مختلف اقتصادی تغییر می‌کند. همچنین از طریق اصلاح نظام بانکی می‌توان در جامعه فرهنگ‌سازی کرد، همان‌گونه که کشورهای پیشرفته چنین کرده‌اند. در انگلستان هیچ کس به علت صدور چک بی محل در زندان نیست، زیرا بانکها ریسک اعتباری صادرکنندگان چک را پذیرفته‌اند. بنابراین چک به شرطی وسیله مبادله است که میزان اعتبار صادرکننده چک نزد سیستم بانکی مشخص شده باشد. از این رو افراد جامعه سعی می‌کنند نزد بانکها «معتبر» باشند تا چکهای صادره توسط ایشان از اعتبار لازم برخوردار باشد. رفتار اقتصادی در جامعه فقط با درس اخلاق اصلاح نمی‌شود بلکه باید تمهیداتی اندیشید که منافع فرد

ایجاب کند که از طریق اصلاح رفتار اقتصادی اعتبار بیش‌تری نزد بانک به دست آورد. پس به کمک بانکها می‌توان فرهنگ اقتصادی را اصلاح کرد.

شبکه بانکی قادر است اخلاص‌گران اقتصادی را شناسایی کند و با محدود کردن امتیازات و تسهیلات بانکی، آنان را در تنگنا قرار دهد. در چنین وضعیتی، عناصر نامطلوب اقتصادی متوجه خواهند شد که با نظام بانکی توانا و حسابرسی روبرو هستند. البته افراد شایسته در این نظام بانکی پاداش خواهند دید، یعنی مرتباً اعتبار آنها نزد بانک بالاتر خواهد رفت و از تسهیلات بانکی با شرایط بهتری برخوردار خواهند شد. اما سوء استفاده‌کنندگان از امکانات بانکی یا به تدریج اصلاح می‌شوند و یا حذف شده و در انزوای اقتصادی قرار می‌گیرند. به هر صورت، چون بانک نهادی است که در ابعادی گسترده با دست اندرکاران امور اقتصادی اعم از کارمندان دولت، تجار، صاحبان صنایع، کسبه و خانوارها ارتباط نزدیک دارد، اصلاح نظام بانکی حتی در معنای ساده و مقدماتی آن یعنی احترام به مشتریان و منطقی کردن عملیات بانکی در شعبه‌ها و ساده سازی امور بانکی و از این قبیل می‌تواند نقش برجسته‌ای در اصلاح فرهنگ اقتصادی و منطقی کردن رفتارهای اقتصادی و جلب رضایت و اعتماد مردم به نظام اقتصادی کشور ایفا کند.

اصلاحات وسیعی در نظام مالیاتی ضروری است. عدالت باید مبنای نظام مالیاتی باشد، اما نظام مالیاتی عادلانه را باید با قدرت اجرا کرد. کسی که مالیات نپردازد باید از تمام امتیازات شبکه بانکی کشور که برای افراد «خوش‌حساب» در نظر گرفته شده، محروم شود. بنابراین نظام مالیاتی از طریق شبکه بانکی، سهم زیادی در اصلاح فرهنگ اقتصادی دارد. با اصلاح نظام مالیاتی حتی می‌توان مشکل مسکن را به نحو قابل ملاحظه‌ای تخفیف داد. در کشورهای صنعتی پیشرفته، «مالیات بر درآمدهای باد آورده»<sup>۱</sup>، مانند افزایش قیمت مسکن، کاملاً معمول است. مابه‌التفاوت قیمت مسکن در دو معامله متوالی مشمول مالیات بر ثروت‌های باد آورده است که حتی ۴۵ درصد از آن را می‌توان اخذ کرد. البته این قاعده مربوط به مسکنی نیست که مالک شخصاً در آن زندگی می‌کند. اجرای این نوع مالیات‌ها در ایران موجب تعدیل در قیمت مسکن خواهد شد و در عین حال منابع عظیم مالی برای دولت به‌وجود می‌آورد تا بتوان مسکن ارزان‌قیمت برای جوانان و نیازمندان ساخت آن گونه که در کشورهای پیشرفته صنعتی معمول است.

تأمین اجتماعی و یارانه‌ها به ویژه برای جوانان و اقشار آسیب‌پذیر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این تصور که با حذف یارانه‌ها و تخصیص منابع براساس قیمت‌های بازار می‌توان به توسعه

---

1. Windfall Gain Tax

اقتصادی دست یافت اساساً مبنای علمی ندارد. نباید برخی نکات مندرج در کتابهای ابتدائی اقتصاد را مبنای سیاستگذاریهای اقتصادی قرار داد. بقای نظامهای سیاسی و اقتصادی به حمایت از اقشار آسیب‌پذیر است که در رأس آن جوانان آسیب‌پذیر قرار دارند. تخصیص بر مبنای قیمت در بازار هنگامی کاراست که نظام اقتصادی از مبنای استواری برخوردار باشد. تعادل اقتصادی متکی به اقتدار سیاسی است که چیزی جز تعلق آحاد جامعه به نظام نیست. این تعلق حاصل نمی‌شود مگر با اثبات این امر که نظام سیاسی قانونمند است و حافظ قانون و حامی حقوق افراد و شرکتها و درعین حال تکیه‌گاهی برای اقشار آسیب‌پذیر.

انگلستان با جمعیتی نزدیک به جمعیت کشور ما کمی وسیع‌تر از استان خراسان است. راز بقای این نظام شاهنشاهی در چند چیز است: احترام به فرد، حمایت بی‌دریغ از بخش خصوصی، نظام عادلانه مالیاتی و نظام گسترده تأمین اجتماعی. اجازه می‌خواهم تأکید کنم که تأمین اجتماعی و یارانه‌ها نقش بسیار مهمی در مدیریت نظامهای اقتصادی دارد. در اتحادیه اروپا سالیانه بیش از ۹۰ میلیارد دلار فقط به تولیدکنندگان محصولات کشاورزی یارانه می‌دهند. ملاحظه می‌فرمایید همان کشورهای اروپایی که به لحاظ نظری حامیان اصلی اقتصاد بازار و حذف یارانه‌ها هستند و از نظریه‌پردازان اصلی عدم مداخله دولت در امور اقتصادی به شمار می‌روند و در کتابهای درسی اقتصاد و همچنین در توصیه به کشورهای در حال توسعه مرتباً این نکته را دیکته می‌کنند که یارانه ندهید، خود سالیانه بیش از ۹۰ میلیارد دلار فقط به کشاورزان یارانه می‌دهند. ما نباید مسأله یارانه‌ها را فراموش کنیم. البته اصلاح الگوی یارانه‌ها به ویژه برای بهینه‌سازی مصرف انرژی و برای تصحیح الگوی مصرف کاملاً ضروری است اما پرداخت یارانه به قصد حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و ایجاد تعادل‌های اجتماعی و سیاسی و فراهم کردن زمینه‌های توسعه نیروی انسانی از اصول اساسی در مدیریت نظامهای اقتصادی به ویژه در اقتصادهای در حال گذار مانند کشور ماست.

•

کشورهایی همچون کشور ما باید در تدوین سیاستهای سرمایه‌گذاری سعی کنند حتی‌المقدور از پروژه‌های بسیار بزرگ با سرمایه‌بری و ارزبری زیاد اجتناب کنند. نمی‌توان به دلیل افزایش درآمدهای نفتی که معمولاً مقطعی است پروژه‌های عظیمی را راه‌اندازی کرد. اگر پروژه‌هایی را اجرا کنیم که فن‌آوریهای به کار رفته در آنها را نتوان با تکیه بر تواناییهای علمی و صنعتی کشور توسعه داد به زودی به مرحله زیان‌دهی خواهیم رسید. رشد فن‌آوری موجب افزایش کارایی و کاهش هزینه‌هاست و لذا کشورهایی که قادرند آن فن‌آوریها را توسعه دهند در رقابت از ما پیشی می‌گیرند و لذا زیان‌دهی سرمایه‌گذاریهای ما شروع خواهد شد. از این رو بهتر است در

حوزه‌هایی سرمایه‌گذاری کنیم که فن‌آوری متوسط دارد به شرط آن که توسعه آن فن‌آوریها در توان علمی و صنعتی کشور باشد.

اکنون به بررسی برخی راهکارهای بلندمدت می‌پردازیم.

• در مورد راهکارهای بلندمدت نخست باید به این نکته اشاره کرد که توسعه اقتصادی در درجه اول تابعی از رویکرد و طرز تلقی دولت و ملت از رشد و توسعه است. اگر این رویکرد مبتنی بر «تفکر علمی» و عقلانیت باشد زمینه‌های توسعه اقتصادی مهیاست در غیر این صورت اگر به جای ۴۰۰ میلیارد دلاری که فقط بعد از انقلاب به اقتصاد ملی تزریق کرده‌ایم ۴۰۰ تریلیون دلار هم تزریق می‌کردیم چه بسا با اقتصادی نابسامان‌تر از وضعیت کنونی مواجه می‌شدیم.

تفکر علمی در هر جامعه‌ای ریشه در نظامهای آموزشی و پژوهشی دارد. جستجوگری، نقادی و اظهار نظر از موضع استقلال فکری را باید در قالب برنامه‌های آموزشی و پرورشی در مهد کودکیها و کودکستانها و دبستانها به کودکان آموخت. سؤالاتی چون «به نظر شما» و پاسخهایی چون «به نظر من»، از نخستین ساختارهایی است که کودکان باید در «گفتن» فراگیرند. برخورد اندیشه‌ها در فضای احترام به اندیشه‌ها و دقت در ساختار منطقی استدلالها از ارکان اصلی تفکر علمی است که باید حاکم بر نظام آموزشی و پرورشی باشد که البته پیاده کردن آن مستلزم برنامه‌ریزیهای دقیق و علمی است.

توسعه اقتصادی صرفاً مبتنی بر «علم» نیست، ریشه در «نوآوریهای علمی» دارد. رسیدن به مرزهای دانش شرط لازم است اما حضور در مرزهای دانش و توسعه آن مرزها شرط کافی در توسعه اقتصادی است. نوآوریهای علمی و توسعه مرزهای دانش مستلزم رشد ابتکارات و خلاقیت‌های علمی است که ریشه‌های آن را باید در کودکستانها و دبستانها جستجو کنیم. بنابراین تحول اساسی در نظام آموزش و پرورش کشور از شرایط اصلی توسعه اقتصادی است، هر چند نقش حکومتها و توسعه نهادهای دموکراسی در ایجاد خلاقیت و ابتکار و استقلال فکری در نیروی کار به ویژه در جوانان را نباید فراموش کرد.

• راهبردهای توسعه اقتصادی بحث بسیار مفصلی است. اجازه می‌خواهم به یکی از کلی‌ترین دسته‌بندیها به اجمال اشاره کنم: جایگزینی واردات و توسعه صادرات. قبلاً نیز عرض شد که راهبرد جایگزینی واردات درون‌گرا است زیرا مبتنی بر سرمایه‌گذاری در صنایعی است که بتوان تولیدات آنها را جایگزین کالاهای وارداتی کرد. راهبرد توسعه صادرات برون‌گراست زیرا ورود به بازارهای جهانی را هدف خود قرار می‌دهد و با چنین نگرشی وارد فضاها رقابتی می‌شود.

راهبرد اول «خطر گریز» است و راهبرد دوم «خطرپذیر». راهبرد اول زمینه‌های توسعه اقتصادی را فراهم نمی‌کند زیرا تولید برای بازارهایی است که فروش کالا در آن تضمینی است، از این رو مقولاتی چون رشد کارایی و کاهش هزینه تولید و بهینه‌سازی نقشی در این راهبرد ندارند. راهبرد دوم موتور محرکه توسعه اقتصادی است زیرا ثمر بخشی این راهبرد مستلزم تصرف بازارهاست که بدون نوآوری، کاهش هزینه، بهینه‌سازی و افزایش کارایی غیرممکن است.

کشورهای متکی بر درآمدهای نفتی مانند کشور ما معمولاً راهبردهای نوع اول یعنی جایگزینی واردات را اتخاذ کرده‌اند زیرا ماهیت مدیریتهای اقتصادی در سطح کلان هماهنگی بیش‌تری با خطر گریزی دارد. دولتهای متکی بر درآمدهای نفتی خطر گریزند و بخش خصوصی در این کشورها که باید خطرپذیر باشد فاقد چنین خصوصیتی است زیرا رشد فعالیتهای بخش خصوصی در بسیاری از بخشها معمولاً به علت نزدیکی به دولت و بهره‌مندی از رانتهای اقتصادی امکان پذیر است.

شکست راهبرد جایگزینی واردات به دلایل حمایتیهای دولتی و عدم رقابت از یک سو و وجود بازارهای تضمینی برای فروش کالا از سوی دیگر، قطعی است. برون‌نگری و روی آوردن به استراتژی توسعه صادرات مستلزم وجود زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و مدیریتی مناسبی است که در کشور ما به نحو شایسته‌ای ایجاد نشده است. بنابراین راهحل فوری و ارزان قیمتی که به سادگی به ذهن سیاستگذاران و مدیران اقتصادی کشور می‌رسد سرمایه‌گذاریهای خارجی است. این راهبرد نیز همان گونه که قبلاً عرض شد معجزه نمی‌کند. توسعه اقتصادی مسأله‌ای بسیار پیچیده است که راهحل ساده ندارد. توسعه اقتصادی قابل خریدن یا وارد کردن نیست، باید آن را تولید کرد.

همان گونه که قبلاً عرض شد توسعه اقتصادی فرایندی چند وجهی است که برای رسیدن به آن باید در همه زمینه‌ها از آموزش و پرورش در کودکانها تا اصلاحات فرهنگی و توسعه زیرساختهای اجتماعی و بازنگری در روابط بین‌المللی و اصلاحات سیاسی سرمایه‌گذاریهای سنگینی کرد و به ویژه نهادهای مناسبی ساخت.

سرمایه‌گذاریهای خارجی به تنهایی توسعه اقتصادی به بار نمی‌آورد؛ زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی و مدیریتی و حقوقی مناسبی لازم است تا بتوان از آثار مثبت سرمایه‌های خارجی بهره‌مند شد. در غیر این صورت ممکن است سرمایه‌گذاریهای خارجی منجر به ورشکستگی صنایع داخلی شود مگر آن که از صنایع داخلی حمایتیهای غیرمنطقی شود که در آن صورت زمینه‌های لازم برای تورم داخلی فراهم خواهد شد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که برای کشورهای در حال توسعه نفتی مانند کشور ما چه الگوی مناسبی برای توسعه اقتصادی وجود دارد؟ پاسخ این سؤال طولانی است و شرح آن از حوصله بحث ما خارج است، اما اجازه می‌خواهم به نکاتی اشاره کنم که می‌بایست در تدوین الگوی مناسبی برای توسعه اقتصادی مد نظر باشد. مقدماً دو نکته را مطرح می‌کنم:

اول آن که به جای آثار و ثمرات توسعه اقتصادی باید به زمینه‌ها و ریشه‌های توسعه اقتصادی توجه کنیم و همان گونه که قبلاً عرض کردم به اصلاحات اساسی در آموزش و پرورش، نظام حقوقی، زیرساخت‌های اجتماعی، اصلاحات فرهنگی و سیاسی و همچنین اصلاحات اقتصادی به خصوص در بازارهای پولی و مالی و شبکه بانکی بپردازیم و سیاست‌های خارجی کشور را با تحولات جهانی همسو کنیم تا منافع ملی به نحو شایسته‌ای تأمین شود. می‌بایست توجه ویژه‌ای به آنچه امروزه به نام «سرمایه اجتماعی» معروف است داشته باشیم و به نهادسازی برای توسعه اقتصادی اهمیت بدهیم و حاصل این که ریشه‌ها و زمینه‌های توسعه اقتصادی را از آثار و ثمرات اقتصادی تفکیک کنیم و منابع محدودی را که در اختیار داریم به مبانی و ریشه‌های توسعه اقتصادی اختصاص دهیم. صرفاً در چنین وضعیتی است که می‌توان از سرمایه‌گذاریهای خارجی برای ایجاد رقابت با صنایع داخلی استفاده کرد و موجبات رشد و شکوفایی صنایع داخلی را فراهم نمود و انگیزه‌ای برای نوآوری و ابداع در روشهای فنی و الگوهای مدیریتی در اقتصاد ملی به وجود آورد.

دوم آن که به این نکته توجه کنیم که توسعه اقتصادی نیازمند برنامه‌ریزی است. منظور از برنامه‌ریزی برای توسعه اقتصادی آن نیست که دولت برای بخش خصوصی تعیین تکلیف کند و مجموعه‌ای از فرامین و احکام صادر نماید. می‌دانیم زیرا بخش خصوصی به دنبال حداکثر کردن بازدهی سرمایه‌گذاریهاست و در هر فعالیتی که بازدهی مناسبی داشته باشد اعم از کشاورزی، صنعت، ساختمان و مانند آن سرمایه‌گذاری خواهد کرد و البته وظیفه دولت است که تسهیلات لازم را برای افزایش بازدهی سرمایه‌گذاریهای بخش خصوصی فراهم کند. پیش‌نیاز برنامه‌ریزی برای توسعه اقتصادی آن است که در توسعه اقتصاد ملی رویکردی جهانی داشته باشیم و لذا روند تحولات منطقه و اقتصاد جهانی را به دقت ارزیابی کنیم و با تشخیص مزیت‌های نسبی اقتصاد ملی در بازارهای منطقه‌ای و جهانی و ارائه اطلاعات لازم به بخش خصوصی، این نکته را معلوم کنیم که منافع بلند مدت بخش خصوصی هنگامی تأمین می‌شود که سرمایه‌گذاریها در بخشهایی باشد که مزیت نسبی اقتصاد کشور در آنهاست.

بعد از ذکر این مقدمه، به چارچوب نظریه پیشنهادی برای توسعه اقتصادی کشور اشاره می‌کنم. نکته اصلی این است که توسعه اقتصادی باید از پشتوانه توسعه سیاسی برخوردار باشد به گونه‌ای که با تدوین و استقرار روابط بین‌المللی مناسبی در صحنه سیاسی بتوان جایگاه شایسته‌ای در روابط تجاری و مالی بین‌المللی به دست آورد. به بیان دیگر، نمی‌توان انتظار داشت که توسعه اقتصادی کشور بالاستقلال از احراز جایگاهی مناسب در روابط اقتصادی بین‌المللی و بدون حضور در بازارهای منطقه‌ای و جهانی امکان پذیر باشد. از این رو در تدوین استراتژی توسعه اقتصادی کشور باید جایگاه اقتصاد کشور را در اقتصاد جهانی به دقت شناسائی کنیم و

« » « »

و این همه ممکن نیست مگر با توسعه سیاسی و استقرار

روابط بین‌المللی مناسب در صحنه جهانی. لذا این نظریه مبتنی بر سه محور است:

- نوسازی و توسعه روابط بین‌الملل در ابعاد سیاسی و مالی و تجاری.
- شناخت بخشهایی در اقتصاد کشور که با توسعه آنها بتوان مکملی برای اقتصادهای پیشرفته صنعتی شد.
- شناخت حوزه‌هایی در اقتصاد کشور که با توسعه آنها بتوان با تمام امکانات به رقابت با سایر کشورهای در حال توسعه پرداخت به شرطی که سرمایه‌گذاری در آن حوزه‌ها زمینه‌ساز توسعه اقتصاد ملی باشد.

در منابع و مآخذ توسعه اقتصادی، مباحث زیادی درباره محور سوم مطرح شده است لذا بحث بیشتر در این خصوص را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم. اجازه می‌خواهم که درباره محور دوم نکاتی را به اجمال عرض کنم. نخست در چند دقیقه منظورم را از این که مکملی برای کشورهای پیشرفته صنعتی باشیم بیان می‌کنم. کشورهای که به مراحل پیشرفته صنعتی رسیده‌اند ضرورتاً ضعف‌هایی دارند؛ ما باید در بخشهایی قوی شویم که آنان چون پیشرفته‌اند ضرورتاً در آنها ضعیف‌اند، در غیر این صورت نمی‌توان امیدوار بود که جایگاه مناسبی در کنار ژاپن یا اروپای غربی یا امریکا داشته باشیم. باید در جایی قوی شویم که امریکا چون امریکاست ضعیف است، ژاپن چون ژاپن است ضعیف است. اما آن نقاط کدامند؟

مقدمتاً به این نکته اشاره می‌کنیم که هدف نظامهای سرمایه‌داری حداکثر کردن سود است. از ثمرات تحقق این هدف در بخش صنعت، آلودگی محیط‌زیست است که اکنون به مرز خطرناکی رسیده است. از ثمرات تحقق این هدف در بخش کشاورزی، آلوده کردن این بخش به آثار زیانبار کاربرد روشهای صنعتی برای تولید انبوه محصولات کشاورزی است. استفاده از مهندسی ژنتیک در تولیدات کشاورزی نمونه بارزی از این آلودگی‌هاست. در کشورهای صنعتی پیشرفته، خطرات



ناشی از این محصولات آلوده کشاورزی کاملاً روشن شده است. شرکتهای کشت و صنعت در نظام سرمایه‌داری به اجبار باید به تولید چنین محصولات آلوده‌ای ادامه دهند، زیرا در غیر این صورت چگونه می‌توانند سودهای کلانی به دست آورند؟ از ثمرات تحقق این هدف در بخشهای آموزش و پرورش و توسعه نیروی انسانی، تک بعدی شدن انسانها و حاکمیت مادی‌گری بر روابط اجتماعی و فرهنگی است به نحوی که امروزه بسیاری از غربی‌ها مشتاقانه به دنبال ادبیات و هنر و عرفان مشرق زمین‌اند. به موارد دیگری نیز می‌توان اشاره کرد اما برای اختصار اجازه دهید صرفاً به مسأله آلوده شدن بخش کشاورزی و برخی موارد دیگر بپردازیم و استراتژی توسعه اقتصادی را از این دیدگاه بررسی کنیم.

امروزه طبقات تحصیل کرده و مرفه در کشورهای پیشرفته صنعتی که نسبت به مسائل بهداشت تغذیه آگاهی دارند به شدت متقاضی محصولات کشاورزی پاک‌اند، که اصطلاحاً به آن محصولات «ارگانیک»<sup>۱</sup> می‌گویند. با استفاده از روشهای صنعتی و مهندسی ژنتیک، بذر بسیاری از محصولات کشاورزی را به اصطلاح چنان «اصلاح» می‌کنند که سرما زده و آفت زده نمی‌شود و یا عمر آنها چندین برابر می‌شود و یا تولید آنها در هکتار چندین برابر بیش از بذرهای طبیعی است. اما متأسفانه دیگر طعم و عطر و بسیاری از خواصی را ندارند که تولید همان محصولات به روشهای طبیعی داراست و البته شایع است که برای سلامتی هم بی‌ضرر نیستند. با وجود این، خانوارهایی که قدرت خرید بیشتری دارند صرفاً متقاضی محصولاتی هستند که ژنتیکی نباشد هر چند قیمت آنها چندین برابر بیشتر است.

متأسفانه چند سالی است در کشور ما برخی از انواع این بذرهای «ژنتیکی»، جای بذرهای طبیعی را گرفته است و نه تنها مردم ما از محصولات طبیعی و پاک محروم شده‌اند بلکه بازارهای آینده بسیاری از محصولات کشاورزی را در خلیج فارس و اروپا و آسیا به کلی از دست داده‌ایم زیرا به موازات افزایش آگاهی‌ها و رعایت موازین بهداشتی، تقاضای محصولات کشاورزی ارگانیک در آینده به شدت رشد خواهد کرد. در آن زمان به جای این که کشور ما صادرکننده محصولات کشاورزی ارگانیک باشد چه بسا وارد کننده آن محصولات خواهد بود. رسانه‌ها به ویژه تلویزیون نقش مهمی در آگاه‌سازی مصرف‌کنندگان درباره محصولات پاک کشاورزی دارند اما متأسفانه به این مسائل اساسی توجه چندانی نمی‌شود.

---

1. Organic Food

ولیعهد انگلستان رهبری مبارزه با مهندسی ژنتیک در کشاورزی یعنی «محصولات GM»<sup>۱</sup> را در این کشور بر عهده گرفته است، و این در حالی است که بسیاری از سیاستگذاران در ایران افتخار می‌کنند که تولید محصولات GM را رشد می‌دهند. چرا؟ فرضیه‌های مختلفی می‌توان مطرح کرد: شاید چون روشی خارجی است گمان می‌کنند خوب است! و یا به این دلیل که بازده در هکتار را به نحو چشمگیری رشد می‌دهد؛ اما به این نکته توجه ندارند که باید به فکر آینده نیز بود، آینده‌ای که تقاضای طبقات مرفه و آگاه و تحصیل کرده فقط برای تولیداتی است که GM نباشد. اگر سیاستهای فعلی ادامه یابد نه تنها بازارهای صادراتی محصولات پاک کشاورزی را در آینده از دست خواهیم داد بلکه به واردکننده آن محصولات تبدیل خواهیم شد. فرضیه دیگر آن است که شرکتهای خارجی و مراکز تحقیقات خارجی معمولاً به راحتی نمی‌توانند در کشورهای خود مزارعی را برای پژوهش و به‌کارگیری روشهای مهندسی ژنتیک در محصولات کشاورزی اختصاص دهند و لذا سعی می‌کنند در کشور ما یا در کشورهای ردیف ما این تحقیقات را توسعه دهند.

اعتراضات شدید مردم اروپا به تولید محصولات GM و هجوم آنان به مزارعی که مرکز تحقیقات و آزمایشگاه تولید این گونه محصولات است و حتی نابود کردن بسیاری از آنها توسط طرفداران محیط زیست و کشاورزی پاک، انعکاس زیادی در کشور ما ندارد. متأسفانه مردم شاهد از دست رفتن کشاورزی پاک خود هستند و این در حالی است که یکی از قطب‌های توسعه اقتصادی در آینده، همین کشاورزی پاک است. البته باید از صنعت و پیشرفتهای صنعتی در کشاورزی استفاده کرد اما صرفاً برای توسعه کشاورزی پاک. منظور بنده این نیست که به جای تراکتور از گاواهن استفاده کنیم، بلکه همزمان با استفاده از دستاوردهای صنعتی، به سمت کشاورزی ارگانیک و تولیدات عاری از GM حرکت کنیم همان‌طور که مثلاً هلند و اسپانیا و فرانسه برنامه‌ریزی کرده‌اند و عملاً در همین مسیر پیش می‌روند و سالیانه میلیاردها دلار بابت صادرات محصولات پاک کشاورزی به دست می‌آورند.

محور دیگری که می‌تواند از قطبهای توسعه کشور باشد بهره‌برداری مناسب از طبیعت زیبا و تنوع آب و هوایی کشور و فرهنگها و آداب و رسوم مختلف است. بهره‌برداری از این ویژگیها فقط برای جذب درآمدهای ارزی از گردشگران خارجی نیست؛ تقویت روحیه گردشگری در مردم یکی از

---

۱. Genetically Modified - به محصولاتی که با استفاده از مهندسی ژنتیک به دست می‌آید اصطلاحاً «محصولات GM» می‌گویند. هم‌اکنون بسیاری از فروشگاههای بزرگ در اروپا و امریکا برای جلب مشتریان بیشتر، رسماً اعلام کرده‌اند که محصولات غذایی آنها عاری از مواد GM است.

عوامل مهم توسعه اقتصادی است که نقش به سزایی در اصلاح توزیع درآمد بین شهر و روستا و بین شهرهای مختلف کشور دارد. توسعه صنعت حمل و نقل، هتلداری، توسعه صنایع بومی در مناطق مختلف کشور، توسعه شبکه بانکی برای تسهیل معاملات و نقل و انتقال وجوه، توسعه شبکه اعتباری برای نوسازی مناطق روستایی، ارتقاء سطح آگاهی و فرهنگ در روستاها و شهرهای کوچک و تأمین امنیت ملی از طریق همگرایی فرهنگها و بینشها و بسیاری موارد دیگر همگی از ثمرات افزایش جابه‌جایی‌های کوتاه‌مدت جمعیتی در قالب گردشگری است. اما نباید فراموش کرد که شرط لازم برای ثمربخشی این سیاستها، حفظ محیط زیست است. بنا به گزارشهای رسمی سازمان حفظ محیط زیست، متأسفانه آلودگیهای ناشی از زباله‌های پلاستیکی خطری جدی برای محیط زیست در روستاهاست.

یکی از عوامل اصلی در توسعه اقتصادی تنوع بخشی به محصولات است. امروزه در کشورهای پیشرفته صنعتی به طرق مختلف سعی می‌کنند تنوع بخشی را به صورتهای مصنوعی توسعه دهند، در حالی که تنوع در تولیدات به طور طبیعی در کشور ما وجود دارد. برنامه‌ریزی برای به گردش در آوردن این همه محصولات متنوع در بازارهای بزرگ داخلی قطعاً از عوامل مؤثر در توسعه اقتصادی است.

محور دیگری که ما در آن بسیار قوی هستیم و بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی و ثروتمند به شدت ضعیف‌اند میراث فرهنگی و سوابق تاریخی است. البته نمی‌خواهیم فساد اخلاقی گردشگران فاسد را وارد کنیم اما باید توجه داشت که انتقال ارز توسط گردشگران فرهنگی بسیار قابل ملاحظه است. ویژگیهای فرهنگی و تاریخی کشور ما برای گردشگران فرهنگی که از کشورهای پیشرفته صنعتی می‌آیند جذاب و آموزنده است. فرهنگ ما نقطه قوت ما است و تاریخ ما، زیباییهای طبیعت ما، وسعت کشور ما و تنوع آب و هوایی آن و به ویژه هنر ایرانی سرمایه‌ای بس عظیم برای صنعت گردشگری است.

یکی دیگر از قطبهای توسعه اقتصادی کشور ما تولید خدمات با کیفیت بالا برای عرضه به بازارهای داخلی و خارجی است. تولید خدمات نیازمند سرمایه‌گذاریهایی سنگین و فن‌آوریهای پیشرفته نیست، زیرا قبل از هر چیز به استعداد و ظرفیتهای فکری و خلاقیت نیروی انسانی تکیه دارد و همه می‌دانیم که ایرانیان در این امور کم نظیرند.

کشور ما می‌تواند در تولید و صدور خدمات در سه حوزه پیشرو باشد: خدمات علمی، خدمات اقتصادی و خدمات هنری. استعداد جوانان ما در کسب علم و نوآوریهای علمی در جهان ضرب‌المثل است، اما متأسفانه به علت ضعف نهادهای آموزشی و پژوهشی در داخل کشور، از این استعدادهای ویژه بهره‌برداری نمی‌شود و این در حالی است که کشورهای پیشرفته صنعتی از استعدادهای برتر جوانان ما بهره‌مند شده‌اند. با استفاده از انگیزه‌ها و ظرفیتهای بسیار بالای علمی ایرانیان، می‌توان دانشگاههای شاخصی در کشور ساخت و دانشجویانی را از حوزه خلیج فارس و آسیای مرکزی و بسیاری کشورهای دیگر جذب کرد تا علاوه بر کسب درآمدهای ارزی، موجبات توسعه و رشد علمی کشور نیز فراهم شود. کشور ما در صدور خدمات اقتصادی و تجاری نیز می‌تواند پیشرو باشد. تجار ایرانی سوابق بسیار خوبی در تاریخ تجارت در خاورمیانه و آسیا داشته‌اند. کافی است نهادهای لازم به ویژه چارچوبهای حقوقی مناسبی برای توسعه خدمات تجاری در کشور ایجاد شود، بقیه کار برعهده استعداد و خلاقیت تجار ایرانی است. توسعه نهادهای پولی و مالی باید در اولویت سیاستهای اقتصادی کشور باشد تا زمینه‌های لازم برای توسعه تجارت فراهم شود. کشور ما می‌تواند در صنعت بیمه و بانکداری از بسیاری کشورهای در حال توسعه پیشی بگیرد. بالاخره صدور خدمات هنری که البته نیاز به شرح ندارد و همه از آن آگاهیم هر چند توسعه این خدمات نیازمند نهادهای مناسبی است که بحث جداگانه‌ای دارد.

-

فکر می‌کنید سطح ذخایر نفت و گاز را تا چه مقدار و به چه میزان می‌توانیم نگه داریم؟ در وضعیت فعلی نظریه‌ای وجود دارد مبنی بر این که ما ذخایر را حفظ کنیم. با بحرانهای اخیر چه ضرورتی دارد که این ذخایر را حفظ کنیم و مشکلاتمان را به کمک آن حل نکنیم؟

دولتهای مقتدر چگونه می‌توانند بر خصوصی‌سازی نظارت کنند؟ به دلیل درآمدهای نفتی، ما مشکل داشته‌ایم و دولت ما هم دولت نفتی است. یک دیدگاه می‌گوید تحول از درون دولت و از درون حاکمیت آن قدر که انتظار می‌رود ممکن نیست. منظور از ناممکن بودن، هماهنگ شدن با آهنگ رشد مورد نظر است نه این که اصلاً امکان ندارد. لذا این نظریه مطرح می‌شود که ما به موتور محرکی در بیرون نیاز داریم و گرنه خود حاکمیت به دلیل این که قدرت، ثروت و همه چیز را در اختیار دارد دست به ترکیب خود نمی‌زند و مقاومت می‌کند. قانون برنامه سوم شاهدهی است بر این مدعا. در حوزه‌های اقتصاد این سؤال مطرح می‌شود که فشار از بیرون را چه کسی باید وارد کند؟ ما می‌دانیم مخاطرات خصوصی‌سازی به قوت خود باقی است و اگر دولت مقتدر نباشد ممکن

است بخش خصوصی دولت را تحت کنترل درآورد. اما به نظر می‌رسد خصوصی‌سازی می‌تواند نقش آن موتور محرک بیرونی را ایفا کند.

: وقتی درآمدهای نفتی اضافه می‌شود تا چه اندازه می‌توان بر واردات افزود؟ یعنی اقتصاد ما چه قدر توان و کشش واردات را دارد؟ بعضی‌ها عقیده دارند واردات سقفی دارد و آن را ذخیره و توان ارزی ما تعیین می‌کند و نتیجه می‌گیرند که چون ذخایر ارزی محدود است پس هیچ وقت واردات نمی‌تواند به جریان مسلطی در اقتصاد ما تبدیل شود.

: الگوهای اقتصادسنجی در ایران تا چه حد معتبراند؟ به خصوص با اشاره‌ای که به آمارتیا سن داشتید که از اقتصادسنجی به اقتصاد سیاسی گرایش پیدا کرد و خود شما هم با وجود این‌که متخصص اقتصادسنجی هستید چندان معتقد نیستند که به کمک اقتصادسنجی می‌توان به طور جدی برای توسعه اقتصادی برنامه‌ریزی کرد.

:

در پاسخ به سؤال اول جنابعالی در مورد ذخایر نفتی، باید نخست به دو مفهوم توجه کنیم: حجم «نفت درجا» و میزان «ذخایر قابل استحصال». نفت درجا همان سیالهای هیدروکربوری است که در منافذ سنگ مخزن قرار دارد. وزارت نفت حجم نفت درجای مخازن نفتی کشور را رسماً اعلام نمی‌کند اما آمارهای غیررسمی نشان می‌دهد که حدود ۴۵۰ میلیارد بشکه است که البته این رقم مربوط به حجم نفت در جای اولیه است و لذا نفتی را که تاکنون از مخازن نفتی استخراج کرده‌ایم - یعنی حدود ۵۲ میلیارد بشکه - باید از آن کم کنیم تا به نفت درجای فعلی برسیم. نکته مهم آن است که تمام این نفت را نمی‌توان برداشت کرد. آمارهای رسمی وزارت نفت نشان می‌دهد که حجم نفت و میعانات نفتی قابل استحصال از میداین خشکی و دریایی جمعاً ۱۲۶ میلیارد بشکه است. البته نباید فراموش کرد که این رقم مربوط به ذخایر اثبات شده اولیه است و برای رسیدن به ذخایر قابل استحصال باقی مانده باید نفتی را که در خلال ۹۵ سال گذشته برداشت کرده‌ایم از این رقم کسر کنیم که به رقم ۷۴ میلیارد بشکه خواهیم رسید. البته براساس آمارهای غیررسمی حجم ذخایر قابل استحصال باقیمانده حدود ۴۵ میلیارد بشکه است.

ملاحظه می‌شود که حجم ذخایر باقیمانده قابل استحصال در کشور ما در مقایسه با سایر کشورهای تولیدکننده نفت در خلیج فارس رقم چندانی نیست و از عربستان و عراق قطعاً کمتر است و کم و بیش در سطح ذخایر امارات و کویت است هر چند این قضاوت بسته به این است که از چه آمارهایی استفاده می‌کنیم. مثلاً آمارهای منتشره توسط شرکت نفت بی‌پی، ذخایر ما را کمتر از امارات و کویت نشان می‌دهد، در حالی که آمارهای اوپک تا حدی متفاوت است.

مسأله اصلی در صنعت نفت ما این است که چگونه «ضریب بازیافت» را افزایش دهیم، یعنی بتوانیم مقادیر بیش‌تری از نفت درجا را استخراج کنیم. اگر بتوان فرضاً ضریب بازیافت را ۱۰ درصد افزایش داد حدود ۴۵ میلیارد بشکه به ذخایر قابل استحصال افزوده می‌شود لذا بر طبق آمارهای غیررسمی، ذخایر کشور به دو برابر افزایش می‌یابد. تولید صیانتی از میادین نفتی که این روزها مورد توجه محافل است چیزی جز چگونگی افزایش ضریب بازیافت از نفت درجا در بلندمدت نیست.

متأسفانه بازدهی میادین نفتی ما مرتباً در حال کاهش است به نحوی که به مرحله نگران‌کننده‌ای رسیده است. بازدهی متوسط هر چاه از ۱۲۵۰۰ بشکه در روز در سال ۱۳۵۷ به حدود ۲۲۰۰ بشکه در روز کاهش یافته است. به همین دلیل است که تعداد چاهها در ناحیه خشکی از ۴۰۰ حلقه در سال ۱۳۵۷ به حدود ۱۵۰۰ حلقه افزایش یافته است.

از طرف دیگر حجم ذخایر گاز طبیعی در کشور ما بسیار زیاد است. سؤال اصلی آن است که آیا باید استراتژی صادرات گاز را در اولویت قرار دهیم یا این که عمدتاً از طریق تزریق گاز به میادین نفتی مان نخست ضریب بازیافت را بالا ببریم تا بدین ترتیب تولید صیانتی از میادین نفتی را تضمین کرده باشیم؟ بدیهی است بعد از آن که الگوی بهینه بهره‌برداری از ذخایر نفت و گاز را تدوین کردیم و مطمئن شدیم که با فن‌آوریهای موجود به بهترین الگوی صیانتی در تولید نفت خام دست یافته‌ایم، آنگاه به صدور گاز پردازیم. بدیهی است نسلهای آینده می‌توانند گازی را که به میدانهای نفتی تزریق کرده‌ایم استخراج کرده و با قیمت‌های بالاتری نسبت به قیمت‌های فعلی صادر کنند.

هم اکنون بحثی مطرح است که چرا باید برنامه‌های صدور گاز با خط لوله به ترکیه، و یا صدور گاز از طریق گاز طبیعی مایع شده (LNG)<sup>۱</sup> به ژاپن و جنوب شرقی آسیا و اروپا در اولویت قرار گیرد؟ و این در حالی است که حجم گاز تزریق شده به میدانهای نفتی برای تولید صیانتی همواره کمتر از میزان توصیه شده در برنامه‌های توسعه دوم و سوم بوده است؟ آیا بهتر نیست با بهره‌برداری هر چه بیشتر از میدان عظیم پارس جنوبی که با قطر مشترک است، گاز طبیعی استخراج شده را به میادین نفتی تزریق کنیم تا اولاً نفت بیشتری به دست آوریم و ثانیاً گاز تزریق شده را برای نسلهای آینده ذخیره‌سازی کنیم تا منافع آنان را در ذخایر هیدروکربوری کشور لحاظ کرده باشیم؟

این بحثی بسیار جدی و استراتژیک است و به نظر می‌رسد مهم‌ترین سؤالی است که در بخش نفت و گاز کشور باید به آن پاسخ داد، در غیر این صورت سیاست‌های صادرات گاز طبیعی کشور

---

1. Liquefied Natural Gas

صرفاً براساس منافع کوتاه مدت نسل فعلی و بدون توجه به منافع نسلهای آینده توجیه پذیر است. البته می‌دانیم که هر دولتی طبعاً به درآمدهای ارزی هر چه بیشتری نیاز دارد. اما سؤال این است که آیا برنامه مناسبی برای استخراج و صدور نفت و گاز داریم که «منافع ملی» را در بلندمدت در نظر گرفته باشد؟ به بیان دیگر، در برنامه‌ریزی برای استخراج و صدور نفت و گاز آیا منافع نسل فعلی و نسلهای آینده را به دقت بررسی کرده‌ایم؟ متأسفانه تا کنون چنین برنامه‌ای ندیده‌ایم. این سؤال صرفاً به لحاظ نظری اهمیت ندارد، بلکه کاملاً کاربردی است و بدون پاسخ روشن و دقیق به آن، هرگونه سرمایه‌گذاری در صادرات گاز به صورت خط لوله یا توسط LNG یا سرمایه‌گذاری برای تولید فرآورده از گاز (GTL) و امثال آن از پشتوانه علمی برخوردار نخواهد بود.

در مورد سؤال بعدی که فرمودید خصوصی‌سازی را نیروی محرکه دولت بدانیم، باید عرض کنم کمتر کسی است این حقیقت را نپذیرد که دولت نباید ماهی‌فروش و سیم‌کش و سیگارفروش باشد. بدیهی است دولت باید هر چه زودتر دست از تصدی‌گری بردارد و صرفاً به امور حاکمیتی و در رأس آن هدایت و حمایت از بخش خصوصی بپردازد. از طرف دیگر، همه می‌دانیم که صادره‌های گسترده واحدهای تولیدی در سالهای نخستین پیروزی انقلاب، ناشی از فرهنگ سیاسی حاکم در آن زمان و ساختارهای اقتصادی و حقوقی و سیاسی به جای مانده از رژیم قبلی بود که البته در بستر تاریخی کاملاً قابل درک و توجیه است. اما این سؤال هم به جای خود مطرح است که تحت چه شرایطی می‌توان واحدهای دولتی را به بخش خصوصی منتقل کرد و اساساً نقطه شروع فرایند خصوصی‌سازی کجاست؟

یکی از اقتصاددانان معروف به نام «مکینون»<sup>۱</sup> که از مشاوران ارشد بانک جهانی و از نظریه‌پردازان معروف آزادسازیهای اقتصادی است معتقد است که ثمربخشی سیاستهای آزادسازی مستلزم ایجاد زمینه‌های مناسب و نهادسازی است زیرا در غیر این صورت انتقال واحدهای دولتی به بخش خصوصی جز بحرانهای اقتصادی به ویژه به صورت افزایش قیمت و بیکاری و فشار بیشتر به طبقات آسیب‌پذیر و افزایش شکاف طبقاتی نتیجه دیگری نخواهد داشت. ایشان برای توضیح نظریات خود کتابی با عنوان «مراتب آزادسازی اقتصادی»<sup>۲</sup> نوشته است که توصیه می‌کنم ترجمه شود هر چند حدود ۱۰ سال از انتشار آن گذشته است. ایشان در این کتاب از مراتب آزادسازی سخن می‌گوید و این که باید نخست از بخش «مالی» آغاز کرد و به اصلاح بازارهای مالی پرداخت. البته مراحل و مراتب دیگری را نیز مطرح کرده است که شرح طولانی است و باید جداگانه بررسی شود.

---

1. Ronald I. McKinnon

2. *The Order of Economic Liberalization: Financial Control in the Transition to a Market Economy*, Baltimore and London: The John Hopkins University Press, 1992.

استدلال جنابعالی براین مبناست که چون دولت اصلاح‌پذیر نیست و سوابق امر نیز مؤیدی بر این مدعاست و چون فرض بر این است که خصوصی سازی موتور اصلاح دولت است پس باید از خصوصی سازی آغاز کرد. البته می‌پذیریم که هر وظیفه‌ای از وظایف دولت که بخش خصوصی می‌تواند آن را انجام دهد باید به بخش خصوصی واگذار شود، حتی جلوتر رفته و می‌گوییم آنچه را که بخش خصوصی می‌تواند بالقوه انجام دهد باید آن را با حمایت دولت بالفعل کرد و به بخش خصوصی سپرد. اما یکی از وظایفی را که دولت نمی‌تواند به بخش خصوصی واگذار کند هدایت و نظارت بر بخش خصوصی است. ملاحظه می‌شود که در این جا دو بحث داریم:

اول آن که از دیدگاه علم اقتصاد، انتقال واحدهای اقتصادی دولتی به بخش خصوصی حساب و کتاب دارد و نیازمند نهادسازی و اصلاحات اساسی به ویژه در نظامهای مالی و حقوقی است که کتاب «مراتب آزادسازی اقتصادی» که قبلاً معرفی کردیم نمونه‌ای از این مباحث است. این نهادسازیها و این اصلاحات را صرفاً دولتها باید انجام دهند. اگر گفته شود که چون دولت «نمی‌تواند» این اصلاحات را که لازمه آزادسازی است انجام دهد پس باید بدون این مقدمات اقدام به آزادسازی کرد، می‌گوییم که چنین سیاستی نتیجه‌ای جز بحرانهای اقتصادی نخواهد داشت که دود آن نخست به چشم همین بخش خصوصی خواهد رفت؛ البته بخش خصوصی به معنای واقعی کلمه، نه افرادی خاص که کیف به دست‌اند و با تقرب به هیأت حاکمه توانسته‌اند از رانتهای نفتی بهره‌مند شوند و نیز غالباً کوشیده‌اند در بخشهایی سرمایه‌گذاری کنند که خروج سرمایه آنان در اوضاع و احوال اضطراری چندان مشکل نباشد.

دوم آن که وظیفه دولت بعد از خصوصی سازی به مراتب سنگین‌تر می‌شود. فرض کنید زمینه‌ها و نهادهای لازم فراهم شد و آزادسازی به معنای واقعی صورت گرفت. تازه وظیفه اصلی دولت آغاز می‌شود که همانا هدایت و نظارت بر عملکرد بخش خصوصی است. سؤال این است

بنابراین اصلاح ساختار دولت از اهم واجبات است و هیچ

امری در توسعه اقتصادی مهم‌تر از آن نیست. از این رو باید توسعه سیاسی و اصلاح نهادهای سیاستگذاری و توسعه نظام حقوقی و امنیت قضایی و اهمیت نقش مجلس و توجه هر چه بیش‌تر به توسعه نهادهای دموکراسی در ارزیابی عملکرد هیأت حاکمه را در صدر برنامه‌ها قرار داد و فراموش نکرد که توسعه اقتصادی بدون این اصلاحات اساساً ممکن نخواهد بود.

تاریخ

تحولات اقتصادی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد که زمینه‌های مناسب برای توسعه اقتصادی فقط توسط دولتها و رهبران سیاسی امکان‌پذیر شده است. کشور ما تاریخ



ویژه‌ای دارد. ما نباید جدا از فرهنگ و تمدن و تاریخ کشورمان به سیاست‌گذاری‌های اقتصادی بپردازیم یا تصور کنیم که با استفاده از برخی نظریات متداول و ابتدایی در کتابهای درسی می‌توانیم اقتصاد این کشور را به نحو شایسته‌ای مدیریت کنیم. نباید تک بعدی به پدیده پیچیده و چند بعدی توسعه اقتصادی نگاه کنیم.

در پاسخ به این سؤال که فرمودید اعتبار الگوهای اقتصادسنجی برای مدیریت نظام اقتصادی چه قدر است، عرض می‌کنم که اقتصادسنجی در واقع دقت کارشناسان اقتصادی را در تبیین کمی مقولات اقتصادی بالا می‌برد؛ اما افزایش دقت‌های کمی ضرورتاً به معنای دقیق‌تر شدن تحلیلها نیست. تحلیل هر مقوله‌ای در اقتصاد نیازمند نظریه‌ای متناسب است و تحلیل‌های جامع طبعاً نیازمند نظریات جامع است و جامعیت تحلیلها مستلزم آن است که اقتصاد و ماورای اقتصاد یعنی اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی و سیاسی را با هم ببینیم و برآیند آنها را به درستی ارزیابی کنیم.

افزایش دقت به کمک روشهای اقتصادسنجی بدین معنی است که معیارهای دقیق‌تری برای اندازه‌گیری داشته باشیم. می‌دانیم در اندازه‌گیری کمیت‌ها گاهی استفاده از متر کفایت می‌کند اما گاهی میلیمتر هم کافی نیست. قطعاً با خط‌کش‌های مدرسه نمی‌توانیم خصوصیات یک دستگاه ظریف جراحی را اندازه‌گیری کنیم، بلکه باید با ابزارهای بسیار دقیق‌تری این کار را انجام دهیم. بنابراین، استفاده از روشهای دقیق ریاضی و آماری در اقتصاد، تابعی از «ماهیت» موضوعی است که می‌خواهیم آن را مطالعه کنیم.

حاصل آن که هر چه به سمت موضوعات اقتصاد خرد نزدیک شویم کاربرد روشهای ریاضی و اقتصادسنجی کارایی بیش‌تری خواهد داشت و نتایج بهتری می‌دهد. مثلاً رفتار اقتصادی بنگاهها و عاملان اقتصادی را در بازارهای مالی نمی‌توان بدون استفاده از روشهای اقتصادسنجی به درستی توضیح داد. اما هنگامی که اقتصاد کلان و سیاستهای کلی و مدیریت نظام اقتصادی را بررسی می‌کنیم کارایی مدلها و روشهای اقتصادسنجی در پیش‌بینی و سیاستگذاریها به شدت افت می‌کند، زیرا این مدلها و روشها مبتنی بر فروض و ساده‌سازیهایی بسیار است که چندان با واقعیات موجود در اقتصاد کلان منطبق نیست. بنابراین درک واقعیات اقتصادی در سطح کلان به کمک مدل‌های کلان‌سنجی با کاستی‌های جدی روبه‌روست، هر چند در درک خصوصیات متغیرهای کلان و ارتباط متقابل آنها به لحاظ نظری بسیار سودمند است و حتی در بسیاری موارد ضروری است زیرا بدون این مدلها نمی‌توان پویایی در روابط متقابل متغیرهای اقتصادی را درک کرد.

از طرف دیگر، رفتار اقتصادی در سطح کلان متأثر از نظامهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تحولات تاریخی است که روابط متقابل آنها را نمی‌توان با فرمول و معادله و امثال آن در مدل‌های کلان‌سنجی تبیین کرد. عملکرد اقتصادی یک کشور صرفاً حاصل تعامل متغیرهای اقتصادی در

حوزه اقتصاد نیست بلکه برآیندی از روابط متقابل متغیرهای اقتصادی با متغیرهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در بستر تحولات تاریخی آن کشور است. از این رو نمی‌توان نظام اقتصادی در سطح کلان را صرفاً براساس کمیت‌هایی که حاصل محاسبات کامپیوتری الگوهای اقتصادی است مدیریت کرد، هر چند بدون این محاسبات نیز تحلیلها و سیاستگذاریهای اقتصادی با کاستی‌های جدی مواجه خواهد شد.

بنابراین وجود مدل‌های اقتصادسنجی به ویژه در سطح کلان یکی از شروط لازم برای برنامه‌ریزی و سیاستگذاریهای اقتصادی است اما مطلقاً شرط کافی نیست. به بیان دیگر، چون در برنامه‌ریزی و سیاستگذاریها باید از کمیت‌ها و مقادیر و حجم سرمایه‌گذاریها و میزان اخذ مالیاتها و حجم نقدینگی و نرخ بهره و مصرف و پس‌انداز و صادرات و واردات و امثال آن استفاده کرد و روابط متقابل آنها را به زبان کمی دید پس الزاماً باید از مدل‌های اقتصادسنجی و «روشهای مقداری» بهره جست تا بتوان سیاستگذاریها را با عدد و رقم بیان کرد. با وجود این نباید از محدودیتهای حاکم بر این مدلها و این روشها غافل شد و یا تأثیر مسائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و حقوقی را در تحولات اقتصادی به ویژه در سطح کلان نادیده گرفت.

: سند برنامه سوم توسعه کشور هفت، هشت جدول دارد. در آن جدولها آمار و ارقامی درباره رشد، بیکاری و دیگر متغیرهای اقتصادی ذکر شده است. آقایان می‌گویند که اقتصاد ما در نهایت سالی ۵ درصد رشد خواهد کرد. این رقم را از مدل کلانی که جزء مستندات برنامه سوم است به مجلس آورده‌اند و در هنگام تصویب که ما می‌پرسیم این ارقام را از کجا به دست آورده‌اید، می‌گویند این چیزی است که مدل نشان می‌دهد. نظر شما در این باره چیست؟

:چنان که عرض کردم، مدل‌های اقتصادی تقریبی از واقعیات اقتصادی‌اند. میزان این تقریب تابعی از دانش مدل‌سازان از مدل‌سازی و از اقتصاد ایران و همچنین دسترسی آنان به آمارهای دقیق است. متأسفانه بسیاری از آمارهای مورد نیاز برای ساختن مدل‌های جامع اقتصادی در کشور ما موجود نیست و در مورد صحت برخی از آمارهای موجود نیز تردیدهای جدی وجود دارد. بنابراین هر مدلی که بسازیم قطعاً خطاهایی دارد مانند خطای توصیف و خطای اندازه‌گیری و خطای ساختاری و خطای پیش‌بینی و جز اینها. اما همان گونه که عرض کردم بدون مدل‌های اقتصادی نیز نمی‌توان سیاستگذاری کرد زیرا روابط اقتصادی به قدری پیچیده و متنوع است که کاربرد ریاضیات و آمار در شناخت این روابط ضروری است. پس چه باید کرد؟

چون مدل‌های اقتصادی خطاهای مختلفی دارند که اجمالاً عرض شد، پس باید به سمت تنوع در این مدل‌ها برویم تا مثلاً با استفاده از میانگین پیش‌بینی‌ها بتوانیم خطای پیش‌بینی را حداقل کنیم. همچنین توسعه مدل‌های ساده و کوچک را که از مبانی نظری قوی‌تری برخوردارند در اولویت قرار دهیم زیرا به ما کمک می‌کند تا عمق مسائل اقتصادی را بهتر درک کنیم. جمع این دو راه‌حل برای نمایندگان محترم و برای مسئولان اقتصاد کشور راه‌گشاست.

اجازه می‌خواهم برای آشنایی با ضرورت تنوع مدل‌های اقتصادسنجی اشاره‌ای به مدل‌های موجود در انگلستان داشته باشیم. شرکت‌های بزرگ در «مرکز مالی لندن»<sup>۱</sup> اعم از شرکت‌های سرمایه‌گذاری مالی و شرکت‌های تجاری جمعاً ۱۵ مدل بزرگ اقتصادی دارند. بسیاری از دانشگاه‌ها هم مدل‌های ویژه خود را دارند. از مدل‌های دانشگاهی حدود ۶ مدل از اعتبار بیش‌تری برخوردار است. خزانه‌داری یعنی وزارت اقتصاد انگلستان نیز مدل ویژه خود را دارد که بزرگ‌ترین مدل اقتصادی این کشور است و مبنای سیاست‌گذاری‌های دولتی است. بانک مرکزی انگلستان صاحب مدلی است که در تدوین سیاست‌های پولی کاربرد فراوان دارد. بنابراین جمعاً ۲۳ مدل معروف و معتبر در انگلستان وجود دارد.

مدل دانشگاه آکسفورد که بنده آشنایی مختصری با آن دارم مدلی است که نه تنها برای اقتصاد انگلستان بلکه برای کشورهای بزرگی که با اقتصاد انگلستان مرتبط‌اند مدل‌های جداگانه‌ای دارد که هر یک با مدل اصلی مرتبط است. این مدل جامع قادر است تأثیر رویدادهای مهم در سایر کشورها را بر اقتصاد انگلستان اندازه‌گیری کند. نکته جالب توجه آن است که خزانه‌داری انگلستان علاوه بر انتشار ماهیانه پیش‌بینی‌های به دست آمده از مدل خود، پیش‌بینی سایر مدل‌ها را از هر یک از متغیرهای اصلی اقتصاد به تفکیک منتشر کرده و میانگین آنها را نیز محاسبه و با مدل خزانه‌داری مقایسه می‌کند. هرگاه تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای بین پیش‌بینی مدل خزانه‌داری با پیش‌بینی‌های حاصل از برخی مدل‌های معتبر دیگر وجود داشته باشد کارشناسان اقتصادی مطالعات زیادی درباره علت این تفاوت‌ها انجام می‌دهند که قطعاً روشن‌گر است و کمک زیادی به درک روابط متقابل اقتصادی می‌کند.

سیاست‌گذاری‌های اقتصادی در انگلستان در چنین چارچوبی و مبتنی بر چنین پیش‌بینی‌هایی صورت می‌گیرد هرچند که نقش جلسات بحث و گفتگو با کارشناسان اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و خبرگان روابط بین‌الملل را در تدوین نهایی سیاست‌گذاری‌های اقتصادی نباید نادیده گرفت. در این جلسات که به طور منظم در دفتر نخست وزیر انگلستان تشکیل می‌شود سعی بر این است که تأثیر آن دسته از عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تحولات بین‌المللی را که نمی‌توان به

---

۱. «مرکز مالی لندن» را اصطلاحاً City می‌گویند.

سهولت در مدل‌های متعارف اقتصادی وارد کرد به دقت سنجید. نتیجه می‌گیریم که بدون اقتصادسنجی و مدل‌سازی و محاسبه نمی‌توان اقتصاد کشور را اداره کرد، اما اگر بخواهیم فقط با استناد به نتایج حاصل از یک یا دو مدل اقتصادی و بدون توجه به ملاحظات کیفی و مباحثات کارشناسی در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به سیاست‌گذاریهای اقتصادی بپردازیم به توسعه اقتصادی نخواهیم رسید.

: من یک بحث تکمیلی ارائه می‌کنم تا شاید بتوانیم راه برون رفتی برای اقتصاد کشورمان پیدا کنیم. آقای دکتر درخشان در مورد تأثیر نفت بر اقتصاد کشور و ویژگی‌های دولت نفتی مباحثی را مطرح کردند. عملاً می‌توان گفت اقتصاد ما اقتصاد رانتی است یعنی دولت از ملت بی‌نیاز شده است. چون از سهم درآمد نفتی خود ارتزاق می‌کند، اساساً نیازی به ملت و به اقتصاد ملی ندارد. چون صرفاً تکیه بر مالیات ندارد پس رشد تولید ملی برای او حیاتی نیست. از طرف دیگر، نفت به دولت این امکان را می‌دهد که نسبت به خواسته‌ها و تمایلات ملت بی‌توجه باشد؛ لذا کار اصلی دولت می‌شود توزیع رانت. در نتیجه همه می‌کوشند تا به دولت نزدیک شوند تا از این رانت بهره جویند و لذا طبقات اقتصادی نیز شکل نمی‌گیرد.

اگر تاریخ اقتصادی اروپا را مطالعه کنید می‌بینید طبقه‌ای شکل می‌گیرد به نام فئودال، طبقه‌ای شکل می‌گیرد به نام کارخانه‌دار و دیگر طبقات اقتصادی در حوزه‌های مختلف. منتهی در اقتصاد رانت‌جو طبقه شکل نمی‌گیرد. در اروپا کسی که پدرش فئودال بوده می‌دانسته که بعداً فئودال می‌شود و کسی که پدرش کارخانه‌دار بود می‌دانست که بعداً کارخانه‌دار می‌شود، لذا مهارت‌های شغلی خود را یاد می‌گیرد، اما اقتصاد رانت‌جو این نظام طبقاتی را هم از بین می‌برد. بقای تاجر در گرو تصمیم حکومت است، بقای کارخانه‌دار در گرو رابطه با حکومت است، بقای فئودال هم همینطور. لذا اساساً روابط و مناسبات غیر اقتصادی بر روابط اقتصادی حاکم می‌شود و نزدیکی به حکومت محور اصلی فعالیت قرار می‌گیرد. همه برای استفاده از رانت بیشتر و برای نزدیکی به حکومت می‌کوشند.

وقتی بنیان اقتصاد بر پایه رانت شکل گرفت، کارایی و بهره‌وری بی‌معنی می‌شود؛ سودآوری هم همین‌طور. فعالیت‌های اقتصادی جای خود را به مسابقه برای گرفتن رانت می‌دهد. لذا اگر قرار است اقتصاد کشور به خوبی مدیریت شود باید نظام رانتی‌اش را مدیریت کرد. نظام بانکی ما رانتی است، چه ما نرخ سود بانکی را بالا ببریم و چه نرخ سود بانکی را پایین بیاوریم، بالاخره شکافی بین نرخ سود بانکی و نرخ سود در بازارهای غیر رسمی وجود دارد. می‌دانید در اقتصاد ما نرخ سود بازار غیر رسمی بیش از ۳۰ درصد است. سیستم بانکی اگر سود را خیلی بالا ببرد باز به ۳۰

درصد هم نمی‌رسد. رانت ناشی از تفاوت دو نرخ در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که به منابع بانکی دسترسی دارند. اگر نرخ سود بانکی را پایین بیاوریم و آن را در حدود ۱۰ درصد نگه داریم، رانت را بیش‌تر کرده‌ایم. لذا سؤال اصلی سیستم بانکی ما این است که با این رانت چه باید کرد و آن را با چه ساز و کاری می‌توان حذف کرد و در عین حال در پی تأمین اهداف اقتصادی نیز بود؟ در بقیه بخشها هم وضعیت کم و بیش همین‌طور است. دولت نیز می‌تواند در جای خود تصمیم بگیرد که این رانت را چگونه توزیع کند تا در سیکل بعدی منشأ تولید شود. مثلاً اگر قرار است دولت رانت را در بخش صنایع کارخانه‌ای توزیع کند، در کجا باید سرمایه‌گذاری کرد که این رانت در سیکل بعدی بتواند منجر به تولید شود. این بحث البته ابعاد بسیار مختلف و متنوعی دارد.

: با عرض تشکر از این که مباحث بسیار مهمی را مطرح فرمودید، اجازه می‌خواهم برچند نکته مجدداً تأکید کنم. می‌دانیم در صحنه بین‌المللی می‌توان مصرف‌کننده بزرگی شد البته به شرطی که درآمدهای نفتی کما فی‌السابق ادامه داشته باشد! اما به راحتی نمی‌توان تولیدکننده‌ای شد که قدرت رقابت با کشورهای بزرگ صنعتی را داشته باشد. کسی هم در دنیا دلش برای کسی نسوخته است. این نظریه که دیگران می‌آیند و کشور ما را با دلارهای نفتی ما می‌سازند تصویری باطل است. سرمایه‌گذارهای خارجی قبل از این که عامل رشد برای کشور دریافت‌کننده باشد، برای سرمایه‌گذار سودآور است. سرمایه‌گذارهای خارجی و استفاده از دلارهای نفتی برای توسعه اقتصادی موقعی ثمر بخش است که زمینه‌های مناسبی برای رشد و توسعه در داخل کشور مهیا باشد.

اگر در تاریخ تحولات اقتصادی فرصتی ایجاد شود که بتوان به سوی توسعه اقتصادی گامهای استواری برداشت مطلقاً نباید درنگ کرد. در کشور ما دو فرصت تاریخی فراهم شد، یکی از دست رفت و دیگری هنوز تا حدی وجود دارد؛ اگر این هم از دست برود تا آینده قابل پیش‌بینی امید چندانی وجود نخواهد داشت که بتوان در مسیر توسعه اقتصادی قرار گرفت. آن دو فرصت کدام بود؟

در حوزه اقتصاد، انقلاب دو ارمغان برای ما به همراه داشت. ارمغان اول آن بود که تجمل‌گرایی را از ارزش انداخت. همین امر می‌توانست زمینه مناسبی برای توسعه اقتصادی فراهم کند. همان‌گونه که قبلاً نیز عرض کردم هیچ‌گاه کشورهای در حال توسعه با مصرف‌گرایی و تجملات به توسعه نمی‌رسند و کشورهای پیش‌رفته صنعتی نیز با لوکس‌گرایی و تجملات توسعه نیافته‌اند زیرا پس‌انداز لازمه سرمایه‌گذاری است. شرط لازم برای سرمایه‌گذاری در کارهای زیربنایی و اساسی آن است که فرهنگ اقتصادی تغییر کند. ژاپن با لوکس‌گرایی ژاپن نشد. هنوز

نسبت پس‌انداز به درآمد در ژاپن بالاترین نسبت در دنیاست. ژاپن با پس‌انداز و سرمایه‌گذاری توسعه یافت.

عقلانیت اقتصادی لازمه رشد و توسعه است و یکی از معیارهای عقلانیت آن است که پس‌اندازکنندگان بخواهند و بتوانند ارزش پس‌انداز خود را حداکثر کنند. برای این منظور باید اولاً فرهنگ مصرف‌کنندگان تغییر کند و از تجمل‌گرایی به پس‌انداز بیشتر تشویق شوند و ثانیاً مقامات پولی و مالی کشور نیز به اصلاح بازارهای پولی و مالی همت کنند و با فراهم کردن زمینه‌های لازم برای نوآوری‌های مالی موجب شوند که پس‌اندازها به سمت سرمایه‌گذاری جریان یابد تا هم درآمد خوبی نصیب پس‌اندازکنندگان شود و هم تولیدکنندگان در تنگنای کمبود وجوه نباشند.

متأسفانه هنوز در کشور ما قانون بازارهای سرمایه تدوین نشده است، اما لوکس‌گرایی به شدت رواج دارد. از توسعه اقتصادی فقط ظواهر را گرفته‌ایم: با این که روستاهای ما و کشاورزی ما که به درستی می‌تواند یکی از قطب‌های اصلی توسعه اقتصادی باشد به شدت عقب مانده است داشتن اتومبیل لوکس برای بسیاری ارزش محسوب می‌شود. به صنایع خودروسازی برای رفع نیاز شهرنشینان توجه خاص داریم اما به صنایع تراکتورسازی و وسایل حمل‌ونقل جاده‌ای و امثال آن دست کم به همان میزان توجه نمی‌کنیم. بنابراین اصلاح فرهنگ اقتصادی به ویژه الگوی مصرف بسیار مهم است. متأسفانه بعد از جنگ یکی از اولین نوآوری‌ها و ابتکارات آن بود که نمایشگاه گل و گیاه درست کردند! آیا مسأله کشور ما این بود که شهرداریها نمایشگاه گل و گیاه راه‌اندازی کنند؟ متأسفانه بسیاری از سریالهای تلویزیونی هم مبلغ ارزشهای مصرفی است و ایجادکننده انگیزه برای تجملات و اسراف. کشورهای در حال توسعه که به دنبال توسعه‌اند باید صرفه‌جویی کنند تا درآمدها پس‌انداز شود و پس‌اندازها به سرمایه‌گذاری اختصاص یابد. البته توسعه بازار سرمایه و قانونمند کردن فعالیتها در بازارهای مالی و نوآوری‌های مالی پیش‌زمینه تخصیص پس‌اندازها به سرمایه‌گذاری است.

ارمغان دوم انقلاب، جوانانی بودند که به تدریج در بدنه اجرایی و سیاستگذارهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور قرار گرفتند؛ افرادی که از توده‌های مردم برخاسته بودند و دلسوز مردم و کشور بودند و تحصیلات بسیار خوبی نیز داشته‌اند. اما به دلایلی که شرحش طولانی است فضای مناسبی فراهم نشد که از ظرفیت بالقوه این دولتمردان و مدیران میانی دولت به نحو شایسته‌ای بهره‌برداری شود تا بسیاری از ایشان بتوانند مسیر طبیعی رشد را طی کنند و در زمره رجال و مدیران ارشد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور درآیند و چهره‌های ملی شوند و مایه دلگرمی و آرامش خاطر مردم باشند. متأسفانه امروزه رجال اقتصادی و سیاسی

کشور بسیار اندک‌اند. فراموش نکنیم که رجال اقتصادی سرمایه‌های اقتصادی محسوب می‌شوند که رشد و توسعه اقتصادی وابسته به آنان است.

در همه جهان آن عاملی که توانسته تحول ایجاد کند انسان بوده است، به شرط آن که انگیزه داشته باشد. عرضم این است که دولت چه کسی است؟ دولت یعنی بنده، یعنی شما ... یعنی از این جامعه ۷۰ میلیون نفری عده‌ای را جدا کرده‌ایم و اسمش را گذاشته‌ایم دولت تا طبق فرمول و دستورالعمل خاصی نیازهای جامعه را رفع کند. متأسفانه افراد در بخش دولتی انگیزه چندانی ندارند. پس بهتر است اجازه دهیم دولت در حوزه انحصارات طبیعی که بخش خصوصی انگیزه ندارد کار کند و بقیه را به بخش خصوصی واگذار کنیم.

ما در جستجوی آن بخش خصوصی نیستیم که انگیزه‌اش سودآوری نباشد؛ بخش خصوصی ضرورتاً به دنبال سود است، اگر به دنبال سود نرود که بخش خصوصی نیست. البته خیلی خوب است که بخش خصوصی آرمانها و معیارهای ملی داشته باشد و منافع ملی را نیز علاوه بر سودآوری ملاحظه کند. اما نکته‌ای که سعی کرده‌ایم در این جا تبیین کنیم آن است که دخالت‌های دولت بسیار فراتر از حوزه انحصارات طبیعی است که اشاره فرمودید. اجازه بفرمایید این نکته را در چارچوب دیگری توضیح دهم.

در عرایضم به این نکته اشاره کردم که برنامه‌های توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی و توسعه اجتماعی و توسعه فرهنگی ثمربخش نخواهد بود. توسعه اجتماعی نقش بسیار مهمی در توسعه اقتصادی دارد. آنان که معتقدند نیروهای بازار قادرند توسعه اقتصادی را نتیجه دهند غالباً می‌پذیرند که توسعه اجتماعی را نمی‌توان صرفاً با تکیه بر نیروهای بازار به دست آورد. بنابراین اگر بپذیریم توسعه اجتماعی یکی از زمینه‌های لازم برای توسعه اقتصادی است عدم کفایت نیروهای بازار در تحقق توسعه اقتصادی به اثبات می‌رسد.

البته این بحث بدان معنی نیست که توسعه اقتصادی نقشی در توسعه اجتماعی ندارد، بلکه آنچه می‌خواهیم نشان دهیم دو نکته است:

اول آن که برنامه‌های توسعه اجتماعی مانند آموزش و پرورش، بهداشت، تغذیه، رفاه کارگران، حقوق زنان و کودکان و امثال آن تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر افزایش بهره‌وری دارد که بدان وسیله عامل مؤثری در توسعه اقتصادی است. از طرف دیگر، اجرای برنامه‌های توسعه اجتماعی در مقایسه با برنامه‌های توسعه صنعتی یا کشاورزی هزینه‌های به مراتب کمتری دارد، لذا می‌توان

نتیجه گرفت که از دیدگاه هزینه - فایده، اجرای برنامه‌های توسعه اجتماعی به منظور توسعه اقتصادی، کارایی بسیار بالایی دارد.

دوم آن که دولت باید مسئولیت مستقیم تدوین و اجرای برنامه‌های توسعه اجتماعی را متکفل شود هر چند کارایی اقتصادی ایجاب می‌کند که دولت نیز حتی‌المقدور با استفاده از نیروهای بازار و با رعایت قانونمندیهای بازار این برنامه‌ها را به اجرا بگذارد.

ضرورت دخالت دولت در اقتصاد به معنای تضعیف بخش خصوصی نیست. همان‌گونه که عرض کردیم دخالت دولت باید محدود به مواردی شود که شکستها و نارساییهای بازار بیش‌تر است. اما نباید فراموش کرد عواملی که شکست بازار را ایجاد می‌کند غالباً زمینه‌ساز شکست دولت نیز هست. بنابراین دولتهایی که سعی دارند کاستیها و شکستهای بازار را به کمک برنامه‌ریزیهای دقیق رفع کنند در واقع بسیاری از زمینه‌های شکست دولت را نیز برطرف خواهند کرد. از سوی دیگر، رفع کاستی‌های بازار موجب تقویت بخش خصوصی است؛ از این رو می‌توان گفت دخالت‌های «صحیح» دولت در امور اقتصادی نه تنها بخش خصوصی را تضعیف نمی‌کند که تقویت‌کننده آن است. با این همه، فعالیتهای بخش خصوصی موقعی به نفع جامعه تمام می‌شود که دو شرط زیر فراهم باشد:

شرط اول آن است که دولت مقتدری وجود داشته باشد، اما این اقتدار باید ناشی از اجرای قانون و حمایت از قانون و توسعه قوانین پیش‌رفته باشد و در همه حال تکیه‌گاه دولت مردم و بخش خصوصی باشد و رشد و توسعه بخش خصوصی هدف دولت قرار گیرد و بخش خصوصی نیز رشد خود را در پناه دولت و تحت حمایت‌های او ببیند و دولت را نه مانعی برای پیشرفت که تکیه‌گاهی برای توسعه بداند. بخش خصوصی انگلستان قوی است زیرا دولت انگلستان قوی است که توانسته است زمینه‌ساز قوت بخش خصوصی شود. حتی در زمان آدام اسمیت یعنی حدود ۲۳۰ سال قبل، قوانین حاکم بر رفتار صنعتگران و تجار در انگلستان یکی از پیشرفته‌ترین و دقیق‌ترین قوانین تجارت در مقایسه با سایر کشورهای اروپایی بود؛ در عین حال دولت انگلستان همیشه از تجار حمایت می‌کرده است. هم اکنون نیز دولت انگلستان برای رشد بخش خصوصی حتی به رایزنی‌های سیاسی دست می‌زند و از طریق وزارت خارجه‌اش زمینه را برای ورود بخش خصوصی انگلستان به اقصی نقاط جهان آماده می‌کند. بخش خصوصی انگلستان نیز به دولت تکیه دارد و دولت نیز وابسته به بخش خصوصی است. در کشورهای دیگری که بخش خصوصی آنها قوی است دولتها قوی هستند، و این قدرت مبتنی بر قانونمندی و اجرای قانون و نظارت‌پذیری است. در این کشورها به جای آن که دولت مانعی برای حرکت و توسعه بخش خصوصی باشد، موجب شکوفایی آن است.



شرط دوم آن است که حضور گسترده دولت در امور اقتصادی به سرعت محدود شود. برای این منظور باید زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و حقوقی و مدیریتی مناسبی ایجاد شود که شرحش به اجمال در عرایض قبلی گذشت. بدنه دولت باید از بهترین نیروهای کشور تأمین شود. نیروهای دولتی باید از چنان تخصص و سلامت و اعتماد به نفس و تجربه برخوردار باشند که به کل نظام آرامش خاطر بدهند. در ابتدای عرایض نیز اشاره کردم که در کوتاه مدت اولین کاری که باید انجام شود تشخیص تفاوت‌های موجود بین اقتصاد آزاد، دخالت دولت و عدم دخالت دولت است. تصویری که اکنون در برخی محافل کشور به وجود آمده آن است که دولت باید به سرعت محدود شود زیرا ناتوان است! گاهی وقتها می‌بینیم که حتی بعضی از مسئولان نیز در رسانه‌ها مطالبی مطرح می‌کنند که کاشف از ضعف آنهاست. وظیفه دولتمردان، اصلاح و رشد و توسعه جامعه است و فراموش نکنیم هیچ جامعه‌ای نیست که خالی از نیروهای توانا برای اصلاح و مدیریت آن جامعه باشد. اگر امروزه تعداد آنان را اندک می‌بینیم شاید به این دلیل است که به کناری زده شده‌اند یا خود به انزوا رفته‌اند.



:

: مسائل اقتصاد ایران و راهکارهای اساسی آن - سخنرانی دکتر مسعود درخشان

: کمیسیون اقتصادی

: بررسی‌های اقتصادی

: دکتر مسعود درخشان

:

۱. اقتصاد ایران (Iran Economy)

۲. درآمد نفت (Oil Income)

۳. مسائل اقتصادی (Economic Problem)

:

متن پیاده شده نوار سخنرانی ایراد شده در کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی